

سرمقاله

قدرت نمائی از ترس!

اینکه چرا جمهوری اسلامی چنین وحشیانه بر طبل اعدام می‌کوبد و خود را ملزم می‌بیند که وحشیگری‌های خود را مثل دهه ۶۰ به نمایش بگذارد قبل از هر چیز از اوج گیری مبارزات مردم و ترس سردمداران رژیم از این امر ناشی می‌شود. تهاجم وحشیانه اخیر نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی می‌داند که چه خشم و نفرت فزاینده‌ای در اعماق جامعه و در بین مردم نسبت به سلطه او و سیاستهای ضد مردمی وجود دارد. اعتراضات زنان بر علیه پوشش اجباری، مبارزات دانشجویان بر علیه دیکتاتوری و برای آزادی و جوشش‌های روزمره در صفوف کارگران بر علیه اجحافات و اخراجهای دستجمعی کارفرمایان و دولت وابسته‌ای که خود بزرگترین کارفرمای کشور است و فریاد رسای ملیتهای تحت ستم بر علیه بیدادگریهای نظام حاکم همه و همه انعکاسی از خشم و نفرتی است که در اعماق جامعه بر علیه وضع موجود در غلیان است.

ادامه در صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

- ۳..... زنان، قربانیان لشکرکشی امپریالیستها به عراق
- ۷..... "بلک واتر"، ظهور قدرتمندترین ارتش مزدور در جهان!
- ۱۰..... بار دیگر برده و برده داری در چین
- ۱۲... چگونه کواکولا فعالین سندیکایی را ساکت می‌کند
- ۱۲..... گزارشی از تظاهرات در مقابل سفارت رژیم
- ۱۶..... توابع، پدیده نوظهور در زندان! (قسمت هفتم)
- ۱۹..... گزارشی از تظاهرات در آمریکا بر علیه شکنجه

گرامی باد یاد شهدای پرافتخار تیر ماه که در مبارزه برعلیه رژیمهای وابسته شاه و جمهوری اسلامی در صفوف چریکهای فدایی خلق ایران جان باختند!



مردم را به نمایش گذاشته و با زهر چشم گرفتن از مردمی که جانشان در زیر فشارها و مظالم و بیدادگریهای رژیم به لبشان رسیده فضای رعب و وحشت را در سطح جامعه گسترش بخشد. این اعدام ها درست چند هفته بعد از آن صورت پذیرفت که خطیب مزدور نماز جمعه تهران با عربده کشی به تهدید مردم و جوانان معترض پرداخت و در نماز جمعه ۴ خرداد ماه اعلام کرد که "برخی ار ارادل و اوباش باید اعدام شوند" واقعیتی که نشان می دهد چگونه حکومت با برنامه ریزی قبلی موج اخیر تهاجم مرکبار خویش به مردم را سازمان داده است.

اگر چه در بین اعدام شدگان کسانی هستند که به مثابه قربانیان نظام حاکم در شرایط فقر و گرانی روزافزون و بیکاری وسیع رایج در جامعه به کارهای خلاف روی آورده اند و اکنون اسیر طناب دار این نظام استثمارگرانه شده اند، اما واقعیت این است که موج جدید تهاجم مرکبار جمهوری اسلامی، توده های ستمدیده و بویژه زنان مبارز و جوانان معترض و در کل جنبش توده ای جاری و مقاومتهای ضد رژیمی را هدف گرفته است. درست به همین دلیل است که ما می بینیم بلافاصله پس از اعدام های اخیر، قوه قضائیه جمهوری اسلامی از "اعدام" کسانی صحبت می کند که در جریان خیزش اخیر مردم در شهرهای مختلف کشور که به دلیل سهمیه بندی بنزین رخ داد، دستگیر شده اند. خیزش اعتراضی دلیرانه ای که طی آن تعداد زیادی از جایگاه های توزیع بنزین بوسیله مردم خشمگین به آتش کشیده شد و دیکتاتوری حاکم تعداد زیادی از جوانان معترض کشور را در جریان آن دستگیر نمود. با توجه به تهدید اعدام دستگیر شدگان اعتراض اخیر روشن است که جان آنها به دلیل شرکت در این خیزش مردمی در خطر است.

از سوی دیگر نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی در برنامه سرکوبگرانه اخیرشان که تحت عنوان "مبارزه با ارادل و اوباش" و "طرح ارتقا امنیت اجتماعی" اجرا می شد در واقع جوانان و معترضین محلات شهرها را دستگیر و به وحشیانه ترین شکل مورد ضرب و شتم قرار داده و با انداختن آفتابه به گردن آنها تحقیرشان را به نمایش می گذاشتند. اخیرا نیز روشن شده است که یکی از کسانی که در این برنامه سرکوبگرانه آماج ضرب و شتم وحشیانه نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی قرار گرفته و تحقیر شده است یکی از فعالین جنبش دانشجویی-مردمی ۱۸ تیر بوده است. که هم اکنون در معرض خطر اعدام قرار دارد. در چنین چارچوبی است که دادستان تهران در هنگام اعلام خبر اعدامهای فوق اطلاع داد که ۱۷ نفر دیگر نیز که اخیرا جهت "افزایش امنیت اجتماعی" دستگیر شده اند به اعدام محکوم شده و در انتظار اجرای حکم مرگ خود می باشند.

اینکه چرا جمهوری اسلامی چنین وحشیانه بر طبل اعدام می کوبد و خود را ملزم می بیند که وحشیگری های خود را مثل دهه ۶۰ به نمایش بگذارد قبل از هر چیز از اوج گیری مبارزات مردم و ترس سردمداران رژیم از این امر ناشی می شود. تهاجم وحشیانه اخیر نشان می دهد که جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی می داند که چه خشم و نفرت فزاینده ای در اعماق جامعه و در بین مردم نسبت به سلطه او و سیاستهای ضد مردمیش وجود دارد. اعتراضات زنان بر علیه پوشش اجباری، مبارزات دانشجویان بر علیه دیکتاتوری و برای آزادی و جوشش های روزمره در صفوف کارگران بر علیه اجحافات و اخراجهای دستجمعی کارفرمایان و دولت وابسته ای که خود بزرگترین کارفرمای کشور است و فریاد رسای ملیتهای تحت ستم بر علیه بیدادگریهای نظام حاکم همه و همه انعکاسی از خشم و نفرتی است که در اعماق جامعه بر علیه وضع موجود در غلیان است. به واقع روزی نیست که اخبار جدیدی از مبارزات و اعتراضات مردمی به گوش نرسد. مبارزات و اعتراضاتی که انعکاس اوضاع بحرانی نظام پوسیده حاکم بوده و منجر به رشد پریشانی و هراس در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نسبت به چشم انداز این اوضاع بحرانی است. به همین دلیل هم در ماههای اخیر شاهد یورش گسترده ای به مردم بودیم طبق معمول در ابتدا این زنان بودند که به بهانه بد حجابی مورد تعرض قرار گرفتند تا با محکم کردن بند های اسارت آنها زنجیرهای اسارت کل جامعه را محکمتر سازند. و سپس به بهانه مبارزه با ارادل و اوباش به جان جوانان افتاده و با نمایش سرکوب ددمنشان آنها و تحقیرشان قدرت نمائی کردند و حال بساط اعدام راه انداخته و و رقص مرگ به دار آویخته گان را به نمایش می گذارند. روشن است که تمامی این اقدامات جهت قدرت نمائی

بقیه در صفحه ۴

قدرت نمائی از ترس!



در هفته آخر تیر ماه سردمداران دزد و فاسد جمهوری اسلامی ۱۶ نفر را تحت عنوان "ارادل و اوباش"، "متجاوزین به نوامیس مردم" و "سوداگران مرگ" به "دار مجازات" آویختند. بنا بر اطلاعاتی سعید مرتضوی دادستان تهران ۱۲ نفر در سحرگاه ۳۱ تیر ماه به دار آویخته شدند و ۴ نفر هم در هفته قبل از آن اعدام گردیدند.

سردمداران جمهوری اسلامی در شرایطی به بهانه "مبارزه با ارادل و اوباش" و "سوداگران مرگ" عده ای را به مرگ محکوم می کنند که طشت رسوائی دخالت های آشکارشان نه تنها در قاچاق مواد مخدر بلکه در قاچاق دختران جوان کشور به شیخ نشینها در هر کوی و برزن به صدا در آمده و در طول ۲۸ سال سلطه جنایتکارانه خود با فجایعی که چه در زندانها و چه در سطح شهرها و روستا های کشور آفریده اند از جلوه های بارز و مصادیق آشکار "متجاوزین به نوامیس مردم" می باشند.

ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی در ادامه این نمایش مرگ با انتشار عکس هائی از صحنه به دار آویختن افراد مزکور تلاش نمود تا اراده و قاطعیت سردمداران جمهوری اسلامی در سرکوب ددمنشان

زنان ، بخش بزرگی از قربانیان

لشکر کشی امپریالیستها به عراق!

محسن نوربخش

با یورش ارتش های تجاوزگر آمریکا و انگلیس به عراق و جنگ ضد مردمی ای که این قدرتهای امپریالیستی بر مردم عراق تحمیل نمودند هزاران نفر از مردم ستمدیده این کشور قربانی این اشغالگری امپریالیستی شدند. به رغم گذشت چند سال از این هجوم و تبلیغات امپریالیستی در مورد برقراری دموکراسی به جای رژیم جنایتکارصدام هر روز که می گذرد اخبار و گزارشات دهشتناک تری از شرایط جهنمی ای که امپریالیستها برای مردم آفریده اند منتشر می شود. بنا به گزارشات موثق تنها تا ژوئیه سال قبل (۲۰۰۶) شصد و پنجاه و پنج هزار نفر غیر نظامی قربانی این تهاجم وحشیانه شده اند.

البته این ارقام به هیچ رو تعداد قربانیان جنگ در عراق را منعکس نمی کنند. چرا که تقریباً یک سال پس از انتشار آمار فوق، در اوائل سال ۲۰۰۷، علیرغم نارضایتی افکار عمومی مردم آمریکا از به درازا کشیده شدن مدت زمان جنگ، پنتاگون با ارسال بیش از ۲۱۰۰۰ سرباز تازه نفس، هجوم ارتش آمریکا به خاک عراق را وارد مرحله جدید تری کرد. این مرحله از جنگ با کشتار بیرحمانه مردم عراق در نواحی "عنبر" آغاز شد که در مقایسه با فاجعه در شهر فلوچه، تا به حال ابعاد به مراتب وحشتناک تری به خود گرفته است. با در نظر گرفتن قتل عام دار و دسته های مسلح از یکدیگر، و با انفجار بمب های پر قدرت در کوچه و بازار شهر بغداد و حومه، اکنون بعد از گذشت یک سال، دیگر شمار کشته شده گان غیرنظامی باید هزاران نفر از آمار فوق فرا تر رفته باشد.

برای نمونه در حالیکه دختران و زنان عراقی در زندان های این کشور توسط سربازان

آمریکائی و انگلیسی مورد شدید ترین شکنجه ها و آزار ها قرار می گیرند اما در صورتیکه شانس بیاورند و آزاد شوند تازه بعد از آزادی باید پاسخگوی تجاوز جنسی باشند که در زندان بوسیله سربازان بیگانه بر آنها روا شده است. و بسیاری از آن ها تحت عنوان "دفاع ناموسی" به دست اقوام نزدیک خویش کشته می شوند. تجاوز به دختران و زنان نیز منحصر به نیروهای اشغال گر نیست، بلکه گروه های ارتجاعی مسلح هم با ربودن فرزندان و زنان نیروهای مخالف و با تجاوز جنسی به آن ها، انتقام بمب گذاری های دارو دسته های رقیب را از آنها می گیرند.

عدم امنیت اجتماعی و خرابی اوضاع اقتصادی باعث سیل مهاجرین عراقی برای فرار از شرایط وحشتناک شان به کشور های عرب همسایه شده است. یکی از این کشور ها سوریه است که از شهروندان کشورهای عربی ویزا نمی خواهد. اما همان قدر که ورود به این کشور آسان است پیدا کردن کار امر محالی است چرا که در این کشور به جز فلسطینی ها بقیه مهاجرین کشور های عربی از حق کار کردن محروم می باشند. انتظار دولت سوریه اینست که مهاجرین با خرج پول های ذخیره شده خود در این کشور به زندگی خود ادامه بدهند! بر طبق آمار کمیسیون عالی سیاسی، تعداد رسمی مهاجرین و آواره گان جنگ عراق که در کشور سوریه زندگی می کنند بیش از یک و نیم میلیون نفر بر آورد شده است، در حالیکه به گفته مدد کاران اجتماعی رقم واقعی خیلی بیشتر از این هاست.

طبق گفته یک مددکار اجتماعی که با مهاجرین عراقی در سوریه کار می کند، همسران سه برادر که در جنگ عراق کشته شده بودند، به سوریه رفته و برای سیر

در شرایطی که مرد نان آور خانواده حساب می شود با کشته شدن پدر یا شوهر یعنی تنها "نان آور خانه"، زن و فرزندان او بی پناه شده و بدون هیچ سرپرست و حمایتی در شرایط جنگی آواره می شوند. در واقع کودکان و زنان عراقی بخش بزرگی از قربانیان این جنگ امپریالیستی محسوب می شوند. به راستی در شرایط ادامه جنگ چندین ساله، آن ها با از دست دادن سرپرستان خود چگونه باید امرار معاش کنند؟

در گزارشات مستند داده شده در مورد شرایط زندگی مردم عراق روایات بسیاری در مورد ربودن دختران نوجوان بی سرپرست عراقی توسط باند های جنایتکار غیر سیاسی و فروش آن ها به شیوخ کشور های همسایه وجود دارد. بسیاری از این دختران و زنان یا

امریکا اگر به آزادی و دموکراسی منجر نشد اما هزینه گزافی که شامل جان چند صد هزار عراقی می باشد به بار آورد و همچنین چند میلیون عراقی را بی خانمان و آواره نمود که در بالا به گوشه کوچکی از سرنوشت آنها اشاره شد.

آن چه در عراق اتفاق افتاده بوضوح نشان میدهد که امپریالیست ها جهت تسلط بر بازارهای منطقه با صدور جنگ های تحمیلی خود به جز مرگ و میر ، انهدام و خرابی ، فقر و فلاکت چیز دیگری برای مردم ستمدیده به ارمغان نمی آورند. مردم کشور ما برای رهائی از استبداد جمهوری اسلامی ، برای سرنگونی رژیم می که وابسته به سرمایه داری جهانی است و برای نابودی سلطه امپریالیسم در ایران ، در جهت ساخت ایرانی آباد و آزاد و عاری از هر نوع استثمار باید تنها به بازوی پرتوان کارگران و سایر اقشار زحمتکش متکی باشند و بس. این را تجربه خلقهای جهان و از جمله مردم عراق به عینه به اثبات رسانده است.

مردم یک کشور روا می شود قلبش به درد می آید. بنابراین **آگاهی به شرایط زندگی این نوع قربانیان جنگ عراق باید درس عبرتی باشد برای آن دسته از ایرانیانی که برای لشکر کشی امپریالیسم آمریکا به ایران لحظه شماری می کنند! و این حماقت را با ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی توجیه می کنند. در شرایطی که هدف از نابودی جمهوری اسلامی دستیابی به آزادی و دموکراسی و تحقق مطالبات سرکوب شده مردم می باشد طرفداران آشکار و نهان حل مسئله جمهوری اسلامی به وسیله امریکا سفیانه چشم بر نتایج الزامی حمله امریکا به ایران می بندند و به جای حمایت از انقلاب به دست توده ها جهت سرنگونی جمهوری اسلامی برای رسیدن به آزادی انقلاب را "پرهزینه" بر آورد کرده و خیال سقوط رژیم جمهوری اسلامی همچون سقوط رژیم صدام حسین توسط ارتش آمریکا را در سر می پروراند. چنین کسانی نمی خواهند بفهمند که اشغال عراق بوسیله**

"کازینو" معروف شده اند. این "کازینو" ها را نباید با قمارخانه ها اشتباه گرفت ، این "کازینو ها " محل قمار نیستند بلکه محل خرید تن زنان و مصرف مشروبات الکلی می باشند. خبرنگاران و روزنامه نگاران خارجی که از این کلوپ ها دیدن کرده اند از جنایاتی صحبت می کنند که هر شب تا پاسی از صبح در این اماکن رخ می دهد و آن فروش دختران نو جوان عراقی از سن ۱۲ساله به بالاست. دخترانی که گاه به کمک آرایش غلیظ ، سعی در بیشتر نشان دادن سن واقعی خود دارند. ارزانی قیمت تن فروشان کم سن و سال عراقی که بسیاری از آن ها توسط خاله ها و عمه های خود به این اماکن برده میشوند حکایت از شرایط فلاکت بار و حزن انگیزی دارد که این مهاجرین جنگ زده در آن بسر می برند. شکی نیست که هر انسان آزادیخواهی با خواندن حتی شرح کوتاه پاره ای از مصائب و مشکلات کودکان و زنان عراقی که در بالا به آن اشاره شد ، از اعمال این همه جنایات که بر

کردن شکم فرزندان خود مجبور به تن فروشی شده اند. آنها هر شب به نوبت ، به خارج از خانه میروند و با فروش تن خود مخارج فردای خانواده را تهیه می کنند . این نوع امرار معاش به منظور بقا برای مهاجرین عراقی که در محله های فقیر نشین و پر جمعیت سوریه زندگی می کنند تنها انتخاب ممکن است چرا که در شرایط عدم اجازه کار چاره دیگری جز این جهت تهیه مخارج ماهانه کرایه خانه و سیر کردن شکم خود و خواهران و برادران و فرزندان شان را ندارند. در واقع آن ها مجبور به تن فروشی و عرضه خواهران و دختران جوان خود می باشند.

در طول سالهای اشغال عراق مسئله سوءاستفاده از زنان و دختران عراقی در سوریه به آنجا رسیده که دولت این کشور برای جلب توریست های سکس از کشورهای ثروتمند عربستان سعودی و جزایر خلیج ، تعداد بسیار زیادی کلوپ های شبانه در حومه دمشق (پایتخت آن کشور) ایجاد کرده است که به

از صفحه ۲

قدرت نمایی از ترس...

آنها می کوشند با ایجاد فضای رعب و وحشت در سطح جامعه ، بر ترس خود فائق آمده و از شعله ور شدن آتش خشم مردم جلوگیری کنند تا چند صباحی بیشتر بر سر قدرت مانده و بیشتر خون مردم را بکنند. اما مردم ستمدیده چاره ای جز این ندارند که بپاخیزند و همه نظام حاکم را به آتش بکشند و پایه های یک نظام مردمی و دموکراتیک را بنا نهند. این تنها راه رهائی است.

و گسترش فضای رعب و وحشت در جامعه است . سردمداران جمهوری اسلامی حتی قبل از سهمیه بندی بنزین بر آنچه که در اعماق جامعه می گذشت آگاه بوده و با این اقدامات می کوشیدند از سر ریز شدن هر چه بیشتر خشم و نفرت مردم به خیابانها جلوگیری کنند.

شورشهای خودبخودی بنزین نشان داد که چه پتانسیل خیزشی عظیمی در اعماق جامعه نهفته است. این شورشها نشان داد که چگونه فنر خشم مردم که با نیروی سرکوب فشرده گشته اگر به هر دلیلی به بیرون بجهد مردم خشمگین دنیای این جنایتکاران را به آتش می کشند همانطور که جایگاه های بنزین را به آتش کشیدند. بنابراین این نمایش جنایت حاصل وحشت سردمداران رژیم از این احتمال می باشد. به واقع این نمایش سرکوب پاسخ جمهوری اسلامی به خیزشهای اخیر مردم ماست.

مزدوران ما در عراق: شرکت آمریکایی "بلک واتر".

ظهور قدرتمندترین ارتش مزدور در جهان!

۲۶ ژانویه ۲۰۰۷

تهیه و تنظیم: غلام امیدوار



امی گودمن (مجری برنامه): آیا رئیس جمهور قصد دارد جهت کاستن از هزینه ها و خسارهای جنگ منابع دیگری درگیر این مسئله سازد؟ مهمان بعدی من که در نوشته اخیرش یادآوری کرده که چگونه میدانهای جنگ نیز خصوصی شده است. جرمی اسکی هیل Jeremy Seahill می باشد. وی بنیان گذار پافین Puffin (پافین به معنی یک مرغ دریایی است که دارای پرهای زینتی به رنگ سیاه و سفید است و در آبهای اقیانوس اطلس زندگی می‌زند - م) و نویسنده مؤسسه ملت (ناسیون - Nation Institute) است. چهارمین کتاب او، "بلک واتر: ظهور قدرتمندترین ارتش مزدور در جهان" نام دارد. او مقاله ای در شماره دیروز لوس آنجلس تایمز به عنوان "مزدوران ما در عراق" نوشته است. اکنون او در استودیو به من می‌پیوندد.

امی گودمن: رئیس جمهور جورج بوش هیچ اشاره ای به واقعه (یعنی کشته شدن پنج سرباز مزدور بلک واتر در بغداد - م) در سخنرانی سالانه اش نکرد (منظور سخنرانی آخر سال ۲۰۰۶ در کنگره به نام State of the Union (موقعیت کشور - م) می باشد، اما او به این موضوع که یک دوجین شرکت های امنیتی خصوصی مانند بلک واتر به عراق کشیده شده اند اشاره نمود: احتیاج به سربازان بیشتر.

حال با هم به قسمتی از سخنرانی سالانه جورج بوش گوش می‌کنیم: "امشب از کنگره می‌خواهم که افزایش یک لشکر مرکب از ۹۲۰۰۰ سرباز فعال را برای پنج سال آینده تصویب کند. کار دیگری که می‌توانیم با هم انجام دهیم ساختن لشکری از خدمه داوطلب غیر نظامی می‌باشد. این لشکرها مثل نیروی ذخیره ارتش مان عمل خواهد کرد. آنها فشار وارد بر ارتش را کاهش می‌دهند؛ به ترتیبی که ما اجازه خواهیم یافت تا غیر نظامیانی (منظور مزدورهای نظیر نیروهای بلک واتر - م) را با مهارتهای بالازمانی که آمریکا به آنها نیاز دارد در خارج از آمریکا در مأموریت‌هایی به خدمت بگیریم." (۱)

(توضیح: متن زیر، ترجمه آزاد یک برنامه تلویزیونی، با اضافه کردن ضمانتی از سوی مترجم است که در رابطه با "خصوصی سازی" میدانهای جنگ در عراق تهیه و در ماه های اخیر از تلویزیون های آمریکا پخش گردیده است.)

مقدمه برنامه: روز پنجشنبه پنج تن از کارکنان شرکت امنیتی خصوصی بلک واتر ایالات متحده در یک منطقه از بغداد در جریان سقوط یک هلی کوپتر کشته شدند. چند ساعت بعد رئیس جمهور بوش در سخنرانی سالانه اش موضوعی را مطرح نمود که برخی ها آن را افزایش اعلام نشده تعداد مزدوران آمریکا در عراق می‌نامند.

در همین رابطه با جرمی اسکی هیل Jeremy Seahill نویسنده چهارمین کتابش به نام "بلک واتر: ظهور قدرتمندترین ارتش مزدور در جهان" صحبت خواهیم کرد. نام شرکت امنیتی خصوصی بلک واتر ایالات متحده دوباره در اخبار مطرح شده است. روز سه شنبه چند ساعت پیش از سخنرانی سالانه رئیس جمهور جورج بوش یکی از هلی کوپترهای این شرکت در یک منطقه پر خشونت بغداد سقوط نمود و پنج سرباز بلک واتر - همه آمریکایی به هلاکت رسیدند - گزارش ها حاکی از این می‌باشند که این افراد اعدام شده اند؛ چرا که آثار زخم های گلوله در پشت سرشان دیده شده است.

شرکت بلک واتر هیچ اطلاعاتی در مورد جزئیات هویت مقتولین نداد. آنها تنها یک بیانییه صادر کردند و گفتند: " مرگ آنها شرایط غیرعادی را یاد آوری می‌کنند که افراد داوطلب ما تحت آن خدمت کرده تا آزادی و دموکراسی برای عراق بیاورند." البته رئیس جمهور بوش در سخنرانش اشاره ای به آن واقعه نکرد. اما او در سخنرانش به این موضوع پرداخت که یک دوجین شرکت امنیتی خصوصی مانند بلک واتر را به عراق آورده است: نیاز به سربازان بیشتر!

این کار بطرز مؤثری زمینه حصول به ثروت های بادآورده برای جنگ طلبان منفعت طلب- آنتورپیکه پس از یازده سپتامبر در جلوی چشماتمان اتفاق افتاده- را ریخت. نکته قابل توجه این که کلینتون تماماً با آن طرح ها و امورات توافق داشت، اما این روند از یازده سپتامبر بطرز چشمگیری گسترش یافت. دیک چینی در زمان صدارت جرج بوش اول پس از پایان دوره وزارتش در وزارت دفاع، به مؤسسه آمریکائی ننو محافظه کار انستیتوی آمریکن انترپرایز رفت یعنی همان مؤسسه ای که نقش محوری در طراحی و پیشبرد برنامه های خصوصی سازی دولت و نه تنها ارتش آمریکا ایفا نمود.

بعدا هم که همین اشخاص به قدرت رسیدند، در اولین سخنرانی مهم و بزرگ رامسفلد که در تاریخ دهم سپتامبر ۲۰۰۱ (یکروز قبل از واقعه تروریستی یازده سپتامبر - م) از طرف او ایراد گردید، قاطعانه بر علیه "بوروکراسی پنتاگون" اعلام جنگ کرد و گفت که آمده است تا پنتاگون را "آزاد" سازد. این عبارت بعداً در مقاله ای در مجله امورات خارجی فورین افیرز Foreign Affairs به این گونه توضیح داده شد: - که دولت بر خلاف شرکت ها نمی تواند از بین برود. او دقیقاً این را گفت و اضافه کرد که بنابراین باید برای رقابت انگیزه کشف کنی، و رامسفلد گفت که دولت باید مانند یک شرکت و نه یک بوروکراسی اداره گردد.

به این ترتیب شرکتی که آن دیدگاه را به واقعیت مادی تبدیل نموده، امروز کار خود را "انقلابی در امورات نظامی" نام نهاده است. این "انقلاب" همانا بخشی از پروژه "قرن نوین آمریکائی" و جنبش ننو محافظه کاران است.

امی گودمن: لطفاً شرح دهید که برداشت شما از سخنرانی رئیس جمهور در روز سقوط هلی کوپتر بلک واتر چیست؟

جرمی اسکی هیل: خوب، هر چند که گزارشات زیادی درباره این مساله داده شده و عمومی گردیده، ولی فکر نمی کنم هنوز افراد زیادی

امی گودمن: آیا پرزیدنت قصد دارد هرچه بیشتر جنگ را به منابع دیگری محول کند. مهمان بعدی من میگوید: "بلک واتر یادآوری خوبی است که چطور جنگ عراق خصوصی گردیده" جرمی اسکی هیل به برنامه "دمکراسی همین حالا" خوش آمدید.

جرمی اسکی هیل: خوشحالم که به خانه برگشته ام (منظورش از خانه این است که او قبلاً در همین رادیو و همین برنامه یعنی "دمکراسی همین حالا" همکار امی گودمن بود - م)

امی گودمن: ما از نماینده بلک واتر دعوت کردیم در برنامه شرکت کند آنها رد کردند. اما جرمی، اجازه بدهید اول درباره بلک واتر صحبت کنیم. بلک واتر چیست؟

جرمی اسکی هیل: بلک واتر شرکتی است که در سال ۱۹۹۶ به عنوان محل خصوصی آموزش نظامی در نزدیکی مرداب بزرگ ملالت انگیز کارولینای شمالی ساخته شد. همه آنها مدیران بلند پرواز و افسران سابق نیروی دریائی و دیگر نخبگان نیروهای ویژه هستند. آنها بلک واتر را به مثابه برنامه ای می دیدند که بتوانند از طریق آن از قبل طرح های پیش بینی شده برای خصوصی کردن میدانها جنگ سوده های کلان نصیب خود کنند. خوب ببینید امروز یکدهه پس از آن پیش بینی ها بلک واتر بزرگترین و قدرتمندترین ارتش خصوصی مزدور در دنیا می باشد.

این شرکت که دارای ۲۰۰۰۰ هزار سرباز آماده به خدمت، بزرگترین پایگاه نظامی خصوصی، یک ناوگان با ۲۰ جنگنده و از جمله هلی کوپترهای جنگی می باشد، اکنون به پاسدار به اصطلاح جنگ علیه تروریسم دولت بوش مبدل گردیده است. این شرکت به دست یک فعال راست مسیحی، یک جنرال سابق نیروی دریائی به نام اریک پرینس اداره می گردد که خانواده اش یکی از مدافعان مالی "انقلاب جمهوریخواهان" (۲) بوده است.

اریک پرینس یکی کمک دهندگان مالی بزرگ به بوش و متحدانش می باشد. کاری که گردانندگان این شرکت کرده اند یک امپراطوری وحشتناک در نزدیکی مرداب بزرگ ملالت انگیز کارولینای شمالی ساخته اند. آنها نیرویی در حدود ۲۳۰۰ نفر را در اطراف جهان مستقر کرده اند. این نیرو از دیپلماتهای آمریکائی در عراق محافظت می کند. تقریباً از همه شان محافظت کرده اند: از پال برمر و جان نگروپونته تا سفیر کنونی زالمای خلیل زاد. آنها همچنین در حال تعلیم سربازان افغانستان هستند. آنها در منطقه دریای خزر هم بسیار فعال بوده اند، در این منطقه پایگاهی برای نیروهای ویژه در فاصله چندین مایل از مرز ایران می سازند. آنها در آنچه در دولت بوش به مثابه انقلاب در امور ارتشی نام گرفته پیش قدم هستند. آنها در واقع، منعکس کننده کار و زندگی دیک چینی و دونالد رامسفلد هستند.

امی گودمن: منظور از کار و زندگی چیست؟

ببینید، دیک چینی هنگامی که در دوران جورج اچ. بوش وزیر دفاع بود، یکی از آخرین کارهایی که قبل از پایان دوره ای که وزیر دفاع بود انجام داد، ایجاد یک بازار بی سابقه و پرمفعت برای شرکتی بنام (هالیبرتون - م) بود که میرفت مدیریتش را به عهده بگیرد. او به بخشی از هالیبرتون مأموریت داد که تحقیقاتی در مورد چگونگی خصوصی کردن قسمت بوروکراتیک ارتش را انجام دهد.

شکفت زده کردند اگر بدانند که سفیر آمریکا و دیپلماتهای ایالات متحده در سراسر عراق و تأسیسات دیپلماتیک ایالات متحده و دفاتر منطقه ای اشغالگران عملاً از طرف مزدوران همین موسسه حفاظت و پاسداری می شوند. بلک واتر یک قرارداد ۳۰۰ میلیون دلاری برای تأمین امنیت دیپلمات ها بسته است. و بنابراین از زلمای خلیل زاد و دیگر دیپلماتهای ایالات متحده در عراق حفاظت می کند. در عین حال همانطور که میدانیم - و البته، گزارشات در مراحل اولیه ضعیف هستند- ظاهراً یک کاروان دیپلماتیک آمریکائی در یک منطقه سنی نشین بغداد زیر آتش رگبار قرار گرفت، و یک هلی کوپتر بلک واتر به زمین نشست تا در مقابل رگبار به سمت دیپلماتهای آمریکائی واکنش نشان دهد. آنها روی زمین درگیر زد و خورد شدند و چهار نفر از یک هلی کوپتر کشته شدند. سپس هلی کوپتر دیگری که به کمک آمده بود پائین آورده شد، یا بوسیله آتش مقاومت و یا در سیم های برق گرفتار آمد. چهار نفر از پنج مردی که برای بلک واتر کار می کردند، طبق گزارشات در اثر اصابت گلوله به پشت سرشان به هلاکت رسیدند. آنچه در این مورد جالب توجه است این می باشد که زلمای خلیل زاد گفت که همراه آن مأموران بود و سپس گفت که برای دیدن اجساد آنها به سردخانه رفته بود. او گفت شرایط مرگ آن افراد به دلیل آنچه خودش "ابهام در درگیری" نامید، نا روشن می باشد. اما من فکر می کنم به احتمال خیلی زیاد آنها در حال محافظت از خود زلمای و یا یک دیپلمات ارشد بودند. منظورم این می باشد که ما گرچه شواهدی که چنین بگویند در دست نداریم، اما واقعیتی است که خود خلیل زاد پیشقدم شد و گفت که: آنها "مردان خوبی" بودند. من با آنها بودم و آنها را در مرده شوی خانه دیدم، همه اینها نشان می دهد حمله فوق می توانست حمله خیلی جدی علیه یک مقام ارشد بوده باشد.

امی گودمن: منظورت چیست؟ آیا شمار واقعی سربازان کشته شده ایالات متحده روشن است؟ منظورم این است که آیا وقتی تلفات ما از شمار ۳۰۰۰ گذشت آنها را دقیق می شماریم؟ این خیلی پر اهمیت می باشد. واقعاً شمار کشته شدگان ایالات متحده چیست؟

جرمی اسکی هیل: کشته شدگان نظامی؟ اگر منظور این باشد، که جالب است. زیرا رد ها تماماً پاک شده اند. من می گویم ما باید شمار سربازان کشته شده بلک واتر را نیز در مجموع شمار کشته شدگان حساب کنیم. من سال گذشته از مقامات تقاضاهای زیادی در این ارتباط بر اساس قانون آزادی اطلاعات کردم. یکی از راه هائی که شمار سربازان پیمانکاری کشته شده را کشف کردیم عملاً از طریق وزارت کار بود، زیرا که دولت یک بیمه فدرال ایجاد کرده که خیلی هم جدال برانگیز است - این بیمه، بیمه ای است که پیمانکارانی که در خارج از کشور به ارتش خدمات می دهند مشمول آن می شوند. بنابراین تا اواخر سال گذشته بیش از ۶۰۰ خانواده از پیمانکاران در عراق برای مزایای این بیمه فرم پر کردند. پس فکر می کنم داریم از رقمی در این حدود صحبت می کنیم و تازه اینها فقط پیمانکاران هستند که از مزایای فدرال در داخل ایالات متحده برخوردار هستند. بخاطر داشته باشیم که اکثریت این صدهزار پیمانکار که در عراق در حال حاضر فعالیت می کنند الزاماً آمریکائی نیستند، چهل و هشت هزارتن از آنها طبق آمار دفتر جوائیگونی دولت، مزدوران شاغل در ارتش آمریکا در عراق هستند. به این ترتیب فکر نمی کنم دانستن شمار دقیق سربازان کشته شده آمریکائی امکانپذیر باشد. زیرا که دولت بوش با این شیوه یعنی استفاده از ارتش های خصوصی درگیر گسترش اعلام نشده اشغالگری در عراق است. (ادامه دارد)

توضیح ۱: معنای این نقشه در سخنان جورج بوش، یعنی عملی کردن ایجاد یک لشکر از خدمه داوطلب غیر نظامی و نه صرفاً کشیدن نقشه، زیرا که در دوران بحران که جنگ یعنی پدیده ذاتی نظام سرمایه داری امپریالیستی در دستور کار طبقه حاکمه آمریکا و دولتش می باشد، آنها نیاز به شمار بیشتری از سرباز دارند. به نظر من، دولت‌مردان امپریالیسم آمریکا از جنگ ویتنام آموخته اند که خدمت اجباری می تواند رسوایی های دیگری برایشان ببار آورد. در حالی که "خدمت

داوطلبانه" یعنی خدمت کسی که برای تأمین معاش، مثل همه افرادی که شغل بر می گزینند، شغلی و در اینجا شغل نظامی گری را بر می گزیند. این طرح فایده دیگری هم دارد و آن این که ارتش دائمی یعنی بخشی از ماشین سرکوب طبقه حاکمه را در اذهان عمومی به مثابه یک حوزه صرفاً شغلی توجیه کنند. خصوصاً در شرایط بحرانی که بطور روزمره مؤسسات و کارخانه های بزرگ صنعتی بسته می شوند و کارگران دسته، دسته در رقم های بزرگ اخراج می شوند؛ درشرایبی که اقتصاد ظرفیت ایجاد مشاغل کافی برای آن شمار از انسانهایی که سالانه به سن کار می رسند را ندارد و با ارتش ذخیره بیکاران جوان روبروست، خدمت در این ارتش یک فرصت شغلی معرفی می گردد. باید این را اضافه کرد که علی رغم همه مؤلفه های بالا بورژوازی امپریالیستی آمریکا بدلیل مخالفت مردم با جنگ تا کنون از تأمین شمار افراد مورد نیاز سالانه اش ناتوان بوده است. ارتش در تمام مناطق کارگری و مناطقی که زحمتکشان آمریکا بویژه دو گروه از مردم واقعاً تهیدست یعنی سیاه پوستان و مناطق لاتین نشین زندگی می کنند، دفاتر بی شماری برای استخدام سرباز از میان جوانان سیاه پوست و لاتین باز کرده است. و حتی تبلیغ می کند که به هر سرباز پس از پایان خدمتش برای ادامه تحصیل و کسب آموزش های حرفه ای دیگر مبلغ چشمگیری-فکر می کنم ۴۰۰۰۰ دلار- خواهد داد. در مورد بلک واتر و نیروهای خصوصی از این دست -که مانند انحصارات دیگری از جمله هالیبرتون و بکتل و انحصارات نفتی آمریکا که از قبل خود میدانهای جاری جنگ در عراق و افغانستان و ... میلیاردها دلار از ثروت خلقهای عراق و افغانستان را دارند چپاول می کنند- باید گفت که بلک واترها جهت سربازگیری صرفاً از آمریکا سربازگیری نمی کنند بلکه از برخی از کشورهای آمریکای لاتین نیز با پرداخت نصف و یا حتی کمتر از نصف دست مزدی که به سربازان آمریکائی می دهد نیروی مزدور استخدام می کنند. در واقع یکی از وظایف اصلی کشورها تحت سلطه امپریالیسم، در اختیار گذاشتن کارگر ارزان به انحصارات امپریالیستی و در این مورد برای تأمین نیروی انسانی ماشین سرکوب دول امپریالیستی است.

توضیح ۲: منظور از انقلاب جمهوریخواهان برنامه های بغایت و بی نهایت ضد کارگری طبقه حاکم آمریکا است که خصوصاً حیات و معاش زحمتکشان سیاه پوست و لاتینی را نشانه رفته است. برنامه هایی که اساس آن پرداخت همه گونه سوبسیدهای میلیاردها دلاری به انحصارات مختلف آمریکا از طرف جمهوریخواهان به رهبری نیوت گنرگنج جمهوریخواه می باشد که آن زمان سخنگوی کنگره بود. این انقلاب در میانه نخبگان آمریکا به انقلاب به رهبری نیوت معروف گردید. این نکته پر اهمیت را اضافه کنم که بخش های زیادی از آن برنامه ها که در دوران ریاست جمهوری کلینتون بوقوع پیوستند و زحمتکشان آمریکا را بیشتر به خاک سیاه نشانندند، با امضای نوک قلمی کلینتون فریبکار "رئیس جمهور سیاه پوستان" که رذیلانه دفتر خود را بعد از پایان دوره ریاست جمهوری در هارلم یعنی منطقه سیاه پوستان محروم و زحمتکش باز کرد، به تصویب رسیدند. نتیجه این "انقلاب" تعرضی وحشیانه تر از قبل به سطح معیشت محرومترین اقشار و زحمتکش آمریکا و از جمله زنانی بود که به تنهائی بدون همسر، سرپرستی خانواده خود را به عهده دارند. انسانهایی که درصد بالائی از آنان به معنی واقعی بر اثر از بین بردن برنامه های "رفاهی" و حقوق اجتماعی ضربه خوردند. حقوقی که محصول مبارزات زحمتکشان آمریکا بود.

سهمیه بندی بنزین و جرقه ای از شعله های خشم مردم!



شب سه شنبه پنجم تیر ماه ، به دنبال اعلام آغاز اجرای طرح "سهمیه بندی بنزین" از شبکه سراسری تلویزیونی، مردم زحمتکش در شهرهای مختلف ایران از تهران گرفته تا سنندج و یاسوج و کرمانشاه و تبریز، فرصتی بدست آوردند تا با به آتش کشیدن پمپ بنزین ها ، ساختمان بانک ها ، ادارات دولتی و فروشگاه های زنجیره ای خشم و نفرت خود را از رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند.

نیرو های "امنیتی" و به اصطلاح ضد شورش در مقابله با مردم خشمگینی که ساعت ها در راه بندان ها و صف های طولانی اتومبیل به سر برده بودند ، به ضرب و شتم و دستگیری آن ها پرداختند. در بعضی از نقاط دیگر ، زمانی که قادر به جلوگیری از هجوم مردم به پمپ بنزین ها نبودند، با ترک "خودرو" های خود فرار را بر قرار ترجیح دادند. خبر هایی مبنی بر تیراندازی از طرف نیروهای مسلح دولتی و زخمی شدن بسیاری از مردم عادی و کشته شدن سه نفر در اوائل نیمه های شب سه شنبه که مرتب به گوش می رسد، حاکی از تب التهابی است که جامعه در آن می سوزد.

قرار بود که طرح جیره بندی بنزین که چندی پیش به تصویب "مجلس" رسیده بود از خرداد ماه امسال به اجرا گذاشته شود ، اما به دلایل مختلفی از قبیل تاخیر در آمادگی برنامه های کامپیوتری کارت های سهمیه ، اجرای این طرح تا ششم تیر ماه به تعویق افتاده شد. زمانی که جامعه در بحران های اقتصادی ناشی از خصوصی سازی ، تورم ، گرانی ، تعلیق پرداخت حقوق ماهانه کارگران ، فقر و گرسنگی و بیکاری به سر میبرد ، مردمی که مصائب و مشکلات کوپن و جیره بندی دوران فلاکت بار جنگ ارتجاعی و تحمیلی امپریالیستی با عراق را به خاطر دارند خوب می دانند که طرح "سهمیه بندی بنزین" چیزی به جز گران کردن یک لیتر بنزین به ضرب تصاعدی آن نیست که این خود باعث افزایش سرسام آور قیمت همه کالا ها و حتی مسکن خواهد شد.

اعتراض خشمناکین توده های رنج دیده ایران به طرح سهمیه بندی بنزین با توجه به اثرات ناگواری که این امر بر زندگی آنان به جای می گذارد، امری نبود که برای رژیم جمهوری اسلامی غیر قابل پیش بینی باشد. اتفاقاً این رژیم بحران زده که جز با سرکوب خونین توده ها قادر به حفظ حاکمیت خویش نیست، از چندی پیش با حمله مجدد به زنان تحت عنوان "مبارزه با بدحجابی" و حمله به جوانان و "اراذل و اوباش" نامیدن آنان، در جهت ایجاد ترس و وحشت در جامعه اقدام نموده و به نمایش قدرت در مقابل توده های مردم دست زد. هدف از همه این نوع قدرت نمائی و چنان سرکوب های وحشیانه که در کوچه ها و خیابان ها در جلوی چشم مردم صورت گرفت و رژیم خود می کوشید با دعوت خبرنگاران و غیره اخبار وحشیگری هایش را در رسانه ها انعکاس دهد، جز زهر چشم گرفتن از توده های زحمتکش و مبارز ایران برای جلوگیری از اعتراضات و مبارزات خشمناکین آنان در مقابل طرح های ضد خلقی ای نظیر طرح اخیر سهمیه بندی بنزین نبود. اما زهی خیال باطل! مردم مبارز ایران علیرغم همه ترفند های رژیم باز در مقابل طرح ضد خلقی اخیر، برای تحقق خواسته های عادلانه خود و مقابله با اقدام حکومتی جهت چپاول هر چه بیشتر دست رنج آنان به نفع سرمایه داران، به میدان مبارزه پای نهادند. شعله های آتشی که امروز در خیابان های تهران و شهر های دیگر بر پا شده، جرقه ای از شعله های خشم مردم ماست.

درد به توده های مبارزی که تسلیم و تمکین را نمی پذیرند!
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
نابود باد امپریالیسم، نابود باد سیستم سرمایه داری در ایران!
زنده باد انقلاب !

با ایمان به پیروزی راهمان

جریکهای فدایی خلق ایران - پنجشنبه ۷ تیر ۱۳۸۶ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۷

مرگ بر امپریالیسم سگهای زنجیریش!

در گرامیداشت قیام پرشکوه هجدهم تیر ماه ۱۳۷۸



در آستانه هشتمین سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ، رشد مبارزات پرشور و آمیخته با جسارت انقلابی دانشجویان علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در دانشگاه های سراسر کشور گواهی است بر اعتلاء روزافزون جنبش دانشجویی. شعار های "مرگ بر استبداد ، مرگ بر فاشیسم" ، "مزدور ، برو گمشو" و وارونه نگاهداشتن و آتش زدن عکس های احمدی نژاد ، همه نمایان گر خشم و نفرت به حق دختران و پسران دانشجو از رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی در سالهای اخیر بوده است. رژیمی که حامی سرمایه داران وابسته به امپریالیسم است و تحمل شنیدن کوچکترین صدای مخالفت را ندارد و برای ایجاد رعب و وحشت جهت حفظ و بقا هرچه بیشتر نظام استبدادی خود از مبادرت به هیچگونه عمل سرکوبگرانه و بیرحمانه ای خودداری نمی ورزد.

رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در شرایطی که تبلیغات کر کننده اش در مورد اصلاح پذیری نظام حاکم گوش فلک را کر کرده بود ، با یورش جنایتکارانه اش به دانشگاه ها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" و با هجوم به دانشجویان مبارز و ریختن خون پاک جوانان آزادیخواهی که به عنوان اعتراض به خیابان ها آمده بودند ، ماسک تزویر و دورویی "لطافت" خاتمی را به کنار زد و بار دیگر چهره کریه و خونخوار واقعی دیکتاتوری حاکم را بنمایش گذاشت. واقعیتی که بار دیگر نشان داد این رژیم ددمنش همچون سلف خود رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که با آتش گشودن به روی دانشجویان مبارز در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دشمنی خود را با جنبش دانشجویی نشان داده بود فاقد هرگونه پتانسیل اصلاح بوده و راهی جز سرنگونی آن وجود ندارد.

در طول عمر این رژیم ، سردمداران جمهوری اسلامی با چوب حراج زدن به معادن و منابع طبیعی کشور و غارت درآمد های هنگفت با ارقام سرسام آور حاصله از فروش گاز و نفت ، بودجه های کلان وزارت عریض و طویل اطلاعات ، سپاه پاسداران و دیگر ارگان های سرکوب کننده را فراهم میکنند تا جنبش های اجتماعی و من جمله جنبش دانشجویی را سرکوب و یا از مسیر انقلابی منحرف سازند. ولی علیرغم کوشش های ضد مردمی و تهدید ، تعلیق و اخراج ، احضار به کمیته های انضباطی و دادگاه ها ، دستگیری و بازداشت دانشجویان که همواره توأم با سخت ترین شکنجه های قرون وسطائی در سیاهچال های رژیم بوده است ، این رژیم هرگز نتوانسته است خللی در عزم دانشجویان در مقابله با دفتر حراست و بسیج و مقامات دانشگاهی و دولتی وارد نماید.

دانشجویان بمثابه روشن فکر ترین و آگاه ترین قشر جامعه ، از نظر گردانندگان دیکتاتوری حاکم از "حساس" ترین آحاد جامعه به حساب می آیند. رژیم منفور جمهوری اسلامی هنگام تحمیل طرح های ضد مردمی خود از قبیل طرح "افزایش امنیت اجتماعی" و یا طرح "سه میه بندی بنزین" و گران کردن آن همواره نگران عکس العمل دانشجویان در جامعه است. این مسئله ای است که این رژیم بارها آن را تجربه کرده و به خصوص از سلف خود ، رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی ، وقتی که قیمت بلیط اتوبوس های شرکت واحد را گران کرد و دانش آموزان و دانشجویان با به آتش کشیدن اتوبوس ها و مینی بوس ها ، جواب دندان شکنی به آن ها دادند ، یاد گرفته است.

در سال های اخیر ، شکوفائی دو باره جنبش دانشجویی که یکی از ویژگی های بارز آن رشد گرایش به مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه های کمونیستی در آن می باشد ، ترس و وحشت عظیمی در دل سران جمهوری اسلامی انداخته است. آنها از خطر پیوند جنبش دانشجویی با سایر جنبشهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک توده های تحت ستم و بویژه جنبش کارگران و برقراری یک رهبری انقلابی در راس آن بر علیه نظام حاکم در هراسند. با توجه به این واقعیت است که دانشجویان آگاه و مبارز باید ضمن درس گیری و استفاده از تجارب گرانهای مبارزات خود و سایر جنبش های مردمی ، برای پیوند جنبش دانشجویی با سایر جنبش های آزادیخواهانه توده های تحت ستم ایران بکوشند و تلاش نمایند تا این جنبش به وسیله ای برای گسترش یک انقلاب اجتماعی فهر آمیز بر علیه کلیت نظام دیکتاتوری حاکم بدل گردد. این یکی از درسهای مهمی است که جنبش دانشجویی - توده ای سال ۷۸ به ما آموخته است.

در سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و با بزرگداشت یاد همه جانباختگان راه آزادی ، این قیام مردمی را گرامی می داریم و بر ضرورت مبارزه جهت آزادی دستگیر شدگان این جنبش و تمامی زندانیان سیاسی تاکید می ورزیم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

نابود باد امپریالیسم!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران- ۱۶ تیر ماه ۱۳۸۶

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

برده و

برده‌داری

در چین

در اواسط ماه ژوئن خبرگزاریها از ماجرای دهشتناک در چین پرده بر گرفتند که باورنکردنی به نظر می‌رسید اما واقعیت داشت. خبر کوتاه بود: "در یکی از کارخانجات آجرپزی چین که در روستایی دورافتاده قرار دارد، ۳۴ کارگر در شرایطی کاملاً غیر انسانی که یادآور دوران برده‌داری است کار می‌کردند."

"چن چنگ‌گونگ Chen Chenggong" که پسر ۱۶ ساله‌ای است که مدتی اسیر برده داران امروزی چین بوده است در گفتگویی با خبرنگار روزنامه "چاینا دیلی China Daily" در رابطه با این ماجرای باور نکردنی توضیح داد که: "روزی در ایستگاه قطار شهر ژنگژاو Zhengzhou ایستاده بودم که مرد ناشناسی به سراغم آمد و پس از گفتگویی کوتاه از من پرسید که آیا در جستجوی کار هستم. من که مدتی بود به دنبال کاری می‌گشتم به پرسش او پاسخ مثبت دادم. پس از مدت کوتاهی من و ۱۲ نفر دیگر را سوار مینی‌بوسی کرده و به سوی مقصد ناشناسی فرستادند. پس از مدتی به یک کارخانه آجرپزی رسیدیم. در آنجا ما را پیاده کردند و ما با خوشحالی از اینکه بالاخره کاری پیدا کرده‌ایم، به داخل کارخانه رفتیم و نمی‌دانستیم که بدبختی ما تازه در حال شروع شدن است. از آن روز ناچار شدیم که روزی

۲۰ ساعت در کارخانه کار کنیم. به ما دستمزدی داده نمی‌شد و در مقابل کارمان تنها غذای مختصری به ما می‌دادند. هر گاه هم که آهسته کار می‌کردیم یکی از سرکارگرها به سراغمان آمده و با مشت و لگد و ضربات چوب از ما پذیرایی می‌کرد. ما اجازه نداشتیم که از محیط کارخانه دورتر برویم. روزها هشت نگهبان مجهز و شبها شش سگ گول‌پیکر ماموریت داشتند که از کارخانه محافظت کرده و اجازه ندهند که کسی بدون اجازه مسئولان محیط کارخانه را ترک کند." او در این گفتگو اضافه کرده است: "از موقعی که در ماه مارس من را به این کارخانه آوردند، بارها پلیس‌هایی را دیدم که با لباس رسمی برای بازدید به کارخانه آمدند. معمولاً رئیس کارخانه به آنها پولی می‌داد. تمام ده مال او بود."

پس از افشای این ماجرا به تدریج پرده از اسرار فعالیت تعداد بیشتری از روسای کارخانجات، مقامات حزبی و همکاران آنان در روستاهای دیگری در ایالات "شان‌خی Shanxi" و "هنان Henen" در چین که با استفاده

از قدرت و امکانات خود از تعداد زیادی کارگر چنان بهره‌کشی می‌کردند که به آن واژه‌ای جز برده‌داری نمی‌توان اطلاق کرد برداشته شده. شدت و عمق فاجعه آنچنان بود که از یک سو رسانه‌های چین نیز که معمولاً چنین خبرهای حساسی را در مورد اوضاع داخلی کشور درج نمی‌نمایند ناچار به درج و توضیح و توصیف ماجرا شدند و از سوی دیگر دولت چین مجبور به عکس‌العمل شد. پس از گذشت سه هفته از اعلام خبر فوق، نخستین

احکام دادگاههای چین در مورد سامان‌دهندگان این ماجرا اعلام شد و از قرار حکم اعدام دستکم سه نفر از و توجه جهانیان به این کشور حساسیت مقامات چینی

مهمترین سازماندهندگان این بهره‌کشی وحشیانه به سرعت به اجرا درخواهد آمد. بلافاصله پس از فاش شدن شرایط کاری در کارخانه یادشده دولت چین تحت فشار افکار عمومی مجبور به اعزام بیش از ۲۰۰۰ پلیس به چندین کارخانه و معدن که گمان می‌رفت شرایطی مشابه داشته باشند شد و به موجب گزارشات رسمی در اثر این بازرسی بیش از ۵۰۰ کارگر (که ۵۱ تن از آنان کودک و نوجوان بودند) از جنگ بهره‌کشان آزاد شدند.

گزارشات منتشر شده در چین در رابطه با این اقدام وحشیانه و افشای این امر که مقامات پلیس در این نواحی از این ماجرا آگاه بوده اما کاری برای نجات برده‌های نوین به انجام نرسانده بودند بخش بزرگی از مردم چین را دچار خشمی بزرگ نمود و بسیاری از آنان خواستار آن شدند که ماجرا پیگیری شده و با تمامی کسانی که در این ماجرا دست داشته و یا با سکوت خود امکان ادامه این ماجرا را فراهم آورده‌اند برخوردی شدید بشود.

روزنامه "چاینا دیلی China Daily" که یکی از سرشناس‌ترین روزنامه‌های چینی است در سرمقاله‌ای در رابطه با این موضوع نوشت: "باید از خود بپرسیم که مقامات محلی چگونه می‌توانند اجازه دهند که چنین شرایط غیرقابل‌قبولی وجود داشته باشد. کمترین چیزی که می‌توان گفت آن است که پلیس ایالات "شان‌خی" و "هنان" در انجام مسئولیت حفاظت از توده‌ها موفق نبوده‌اند."

بدیهی است که نزدیکی آغاز بازیهای المپیک در چین و توجه جهانیان به این کشور حساسیت مقامات چینی

نسبت به چنین گزارشاتی را فزونی می بخشد و توجه رسانه‌های چینی و سایر رسانه‌ها را چندین برابر می کند. آنچه که تا به حال افشا شده نشان می دهد که روابط و شرایط استعمارگرانه در چین به گونه ای است که به استعمارگران اجازه می دهد هر لحظه با شدت و حدت خاصی دست به استعمار کارگران بزنند.

از سوی دیگر رابطه حزب مسلط بر چین و مقامات حزبی با شرایط موجود غیر قابل انکار می باشد. و شکی نیست که مقامات محلی "شریک دزد" بوده اند. شاید درست از اینرو بود که پس از گذشت تنها چند روز تحت فشار افکار عمومی مقامات مرکزی حزب مسلط بر چین اعلام داشتند که روسای کارخانجات و معادنی که در این ماجرا سهم داشته اند و مقامات پلیس نواحی یادشده ناچار به حساب پس دادن خواهند شد.

"ون جیاباو Wen Jiabao"، نخست وزیر چین در سخنانی که در این رابطه بیان داشت از تمامی کارمندان دولت و مقامات حزبی در دستگاه رهبری کشوری و در سطوح ناحیه ای خواست تا "حواس خود را جمع کرده و از این فاجعه درس لازم را بگیرند".

مقامات پلیس در چین اعلام داشتند که در مدت کوتاهی پس از افشای ماجرا ۱۶۸ نفر را که به طور مستقیم در این جریان دست داشته اند دستگیر کرده اند. گزارش پلیس چین حاکی از آن است که گرداننده یکی از کارخانجاتی که "برده‌ها" در آن کار می کردند پسر بالاترین مقام حزبی در یکی از روستاها می باشد. او دارای ارتباطات لازم سیاسی بوده و با کمک مرد ۴۲ ساله ای که "برده‌ها" را به کارخانه او می آورده است، این سیستم را به اجرا در آورده بود. در گزارش آمده که این دو نفر حدود یک سال پیش همدیگر را ملاقات کرده و نقشه بهره برداری آتی خود را ریخته بودند. بر اساس قرارداد ی که این دو نفر بسته بودند قرار بر این بوده که یکی نیروی کار مجانی برای کارخانه دار پیدا کرده و در اختیار وی بگذارد و در ازای این کار کارفرمای کارخانه نیز در ازای هر ده هزار آجر، معادل تقریباً ۵ دلار به او پرداخت کند.

لندن: تظاهرات در مقابل سفارت رژیم در سالگرد ۱۸ تیر!

با فرا رسیدن سالگرد جنبش دانشجویی مردمی سال ۱۳۷۸، در تاریخ دوشنبه ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۶ در بزرگداشت این جنبش دلیرانه مردمی بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی تظاهراتی در مقابل ساختمان سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد که در آن تعداد زیادی از ایرانیان مبارز مقیم لندن شرکت کردند. در جریان این حرکت اعتراضی شعارهایی در محکومیت سرکوب دانشجویان و کارگران و زنان و ... به زبانهای انگلیسی و فارسی سرداده شد و اعلامیه های افشاگرانه ای در رابطه با جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر علیه کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم در میان عابرین پخش گردید. مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!، جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد! مرگ بر خامنه ای، خاتمی و احمدی نژاد! زندانی سیاسی آزاد باید گردد! دانشجوی زندانی آزاد باید گردد! کارگر زندانی آزاد باید گردد! زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم! و از جمله شعارهای تظاهرات کنندگان بود. فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن به همراه سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در لندن با انتشار فراخوانی در این حرکت اعتراضی شرکت کردند.



چگونه "کوکاکولا" و "چیکیتا" فعالین سندیکایی را ساکت می کنند!

(شمه ای از برخورد کمپانی های امپریالیستی با مبارزات کارگران در کلمبیا) تهیه و تنظیم: نادرثانی

قتل گیل را بررسی می کرد حکم برائت فردی را که مظنون به قتل او بود صادر کرده و پایان کار پرونده را اعلام نمود.

علیرغم همه این سرکوبگرها اما کارگران از تلاش باز نایستاده و برای نمونه "سینالترینال **Sinaltrainal**"، سندیکای کارگران مواد غذایی کلمبیا، در سال ۲۰۰۱ با به دادگاه کشاندن کوکاکولا در میامی فلوریدا تلاش کرد تا این کارخانه را ناچار به قبول مسئولیت کند. آنها خواهان آن بودند که نقطه پایانی بر آزار و اذیت و شکنجه و قتل فعالان سندیکایی کارخانه گذاشته شود. در جریان این پرونده برخی از سازمانهای آمریکایی مانند "اتحادیه کارگران آهن در آمریکا **United Steelworkers of America**" از "سینالترینال" و خواسته های آن دفاع می کردند. در ادعانامه از جمله آمده بود:

"گروه های شبه نظامی به داخل کارخانه های کوکاکولا آورده شده اند تا با استفاده از قهر، سندیکا را از میان بردارند و آنها نمی توانند بدون اجازه و اطلاع روسای کارخانه وارد محوطه کارخانه شده باشند."، "با وجود تماسها و خواسته های مکرر از جانب سندیکا، برای آنکه ارتباط میان گروه های شبه نظامی و روسای کارخانجات کوکاکولا در کلمبیا متوقف گردد اقدامی صورت نگرفته است."

بدیهی است که "دادگاه" میامی به خواسته های برحق کارگران توجه نکرده و حکم برائت کوکاکولا را صادر نمود. جای تردید نیست که این تنها شرکت کوکاکولا نیست که با کمک گرفتن از دارو دسته های مسلح به قتل و جنایت و سرکوب فعالان کارگری می پردازد. برای نمونه شرکت موز "چیکیتا **Chiquita**" از جمله شرکت هایی است که در طی سالهای گذشته تعداد زیادی از فعالین کارگری را به کمک شبه نظامیان دست راستی موسوم به "آیوسی **AUC**" به قتل رسانده است. اگر چه اثبات رابطه تنگاتنگ این شرکتها با شبه نظامیان مزدور امر ساده ای نیست اما اخیرا یکی از دست اندرکاران شرکت "چیکیتا" در رابطه ای اعتراف کرد که این شرکت در خلال مدتی بابت حفظ امنیت "چیکیتا" و منافع آن مبلغی بالغ بر ۱۲ میلیون دلار به "آیوسی" پرداخته است! این اعتراف از سویی باعث شد که "چیکیتا"

کلمبیا از جمله کشورهایی در امریکای لاتین است که نمایندگان سندیکا های کارگری تحت بیشترین فشارها و سرکوبها قرار دارند. تا آنجا که بر مبنای برخی گزارشات موثق، در خلال ۲۰ سال اخیر تعداد فعالین کارگری و نمایندگان سندیکا های کارگری که در این کشور به قتل رسیده اند از تعداد قتل هایی که در همین رابطه در مجموع کشور های دیگر این قاره صورت گرفته نیز بیشتر بوده است. در این فاصله بیش از ۴۰۰۰ عضو و نماینده سندیکاها در کلمبیا کشته شده اند. در این کشور شرکتهای بین المللی برای ساکت کردن صدای اعتراض کارگران، از جریانهای شبه نظامی دست راستی نیز استفاده کرده و با پرداخت وجوهی به آنها هر آن کسی را که می خواهند از پای درمی آورند. در این زمینه "مادلین باران **Madeleine Baran**"، نویسنده نشریه آمریکایی "دلار و عقل **Sense & Dollar**" که در این زمینه مطالعه کرده است چنین می نویسد:

"صبح روز ۵ دسامبر ۱۹۹۶، دو تن از اعضای یکی از جریانهای شبه نظامی کلمبیا خود را با موتورسیکلت به "کارپا **Carepa**"، کارخانه کوکاکولا در شمال کلمبیا، رسانده و در آنجا با شلیک ۱۰ گلوله "ایسدرو سگوندو گیل **Isidro Segundo Gil**"، یکی از نمایندگان سندیکای کارگری این کارخانه را به خاک و خون کشاندند. در نیمه شب همان روز شبه نظامیان به دفتر محلی سندیکا حمله کرده و آن را به آتش کشیدند. هفته بعد اعضای همان جریان شبه نظامی به کارخانه بازگشته، ۶۰ کارگر عضو سندیکا را به صف کرده و آنها را مجبور کردند تا کاغذی را که برعلیه کارگران تنظیم شده بود را امضا نمایند. تمامی این کارگران تحت فشار مجبور به امضا نامه فوق شدند. دو ماه بعد تمامی این کارگران به اضافه کسی که هیچگاه عضو سندیکا نبود، یعنی همسر ایسدرو سگوندو گیل، نماینده کشته شده کارگران، از کارخانه اخراج شدند. جرم سندیکا و همسر گیل آن بود که درخواست کرده بودند جریان قتل گیل پیگیری شده و کارخانه کوکاکولا غرامتی به بازماندگان او بدهد. در چنین اوضاعی همسر گیل به مبارزه نابرابرش ادامه داد تا آنجا که در سال ۲۰۰۰ شبه نظامیان اجیر شده از سوی شرکت کوکاکولا او را نیز کشتند و دو فرزند او و ایسدرو سگوندو گیل را بی پدر و مادر نمودند. جالب است که پس از قتل همسر گیل قاضی دادگاهی که

پس از جنگ جهانی دوم نیروهای نظامی و شبه‌نظامی در آمریکای لاتین برای ساکت کردن مخالفان و فعالین سیاسی و کارگری به کار گرفته شده‌اند. در خلال این مدت در کلمبیا گروه‌های شبه‌نظامی دست‌راستی از جانب سرمایه‌داران ماموریت داشته‌اند تا تمامی افرادی را که به شکلی سد راه دستیابی آنها به سودی بیشتر هستند را به سکوت و تمکین ناچار کرده و یا از میان بردارند. گفته می‌شود که تنها در خلال ده سال گذشته چند هزار نفر به وسیله نیروهای "آیوسی" کشته شده‌اند و جالب اینجاست که بخش عمده این افراد در مناطقی کشته شده‌اند که کشت موز در آنها رواج دارد.

"محکوم به پرداخت مبلغ ۱۷۵ میلیون دلار به مقامات آمریکایی گردد و از سویی دیگر امکان شکایت و ابستگان قربانیان جنایات شرکت مزبور فراهم شود. به همین دلیل هم و ابستگان ۱۷۳ نفر که در خلال سالهای گذشته در کلمبیا توسط شبه‌نظامیان دست‌راستی "آیوسی AUC" به قتل رسیده‌اند، از شرکت موز "چیکیتا Chiquita" شکایت نموده و از این شرکت درخواست غرامت کردند.

بیشتر این ۱۷۳ نفر از فعالین کارگری کلمبیا بودند که نمی‌خواستند به خواسته‌های "چیکیتا" و دیگر شرکتهای امپریالیستی تن دردهند و از اینرو "آیوسی" ماموریت یافته بود که آنها را ساکت کند. در خلال تمامی سالهای

تواب، پدیده‌ای نوظهور از صفحه ۱۸

ضربه‌زدن به شخصیت او، در روند کار "مصاحبه"، محتوای زجرآورتری نیز به آن داد. گردانندگان زندان‌ها گاه از فردی که حاضر به مصاحبه بود درخواست می‌نمودند که علت گرویدن خود به این یا آن گروه سیاسی را گرایش خود به جنس مخالف و صرفاً به خاطر مسایل جنسی جلوه دهد- که البته با توجه به فرهنگ عقب‌مانده آنان، این موضوع با زشت‌ترین کلمات مطرح می‌شد. این کار مشخصاً در زندان قزل‌حصار که یک لمپن به تمام معنا (داود رحمانی) بر آن حکم می‌راند، باعث بوجود آمدن صحنه‌های بسیار دلخراش و رقت‌انگیزی در حین انجام چنین مصاحبه‌هایی می‌گشت. زندانی‌ای که به خفت چنین مصاحبه‌ای تن داده بود، حتی گاه جهت جلب رضایت آن لمپن، به ساخت و پرداخت داستانی غیرواقعی از به‌اصطلاح روابط نامشروع خود نیز دست زده و عقده‌های به‌اصطلاح روانی و جنسی خود را برای دیگران تشریح می‌کرد!! و آن داستان ساختگی که در واقع اتهاماتی دروغ بر علیه خودش بود را به نام تصفیه حساب با گذشته مبارزاتی خود برای دیگران تعریف می‌نمود.

(ادامه دارد)

نکرده و در مواردی آنها را مستقیماً جهت انجام به‌اصطلاح "مصاحبه" و اعلام "انزجار" از "گروهک" خود تحت فشار قرار می‌دادند. هدف کارگزاران از برگزاری چنان جلساتی تحت عنوان "مصاحبه"، شکستن جو مقاومت در زندان و تواب جلوه‌دادن همه کسانی بود که مصاحبه می‌کردند. آنها چون همه کسانی را که به دلایل مختلف حاضر به مصاحبه می‌شدند، تواب نامیده و در ردیف خود قرار می‌دادند، از این طرق ابراز قدرقدرتی می‌نمودند و از آن در جهت در هم شکستن روحیه مبارزاتی زندانیان استفاده می‌کردند. در حالی که آنچه آنها جلوه می‌دادند با خود واقعیت تفاوت داشت و ادعای تواب‌بودن در مورد همه مصاحبه‌کننده‌ها صادق نبود. در این فضا، بعضی به خاطر گریز از اعدام و غیره به چنین خواستی (انجام "مصاحبه") تسلیم می‌شدند؛ در میان زندانیان مصاحبه‌کننده کسانی هم بودند که مدت محکومیت‌شان تمام شده بود و رژیم آنها را بدون انجام چنین مصاحبه‌ای از زندان آزاد نمی‌نمود. نیاز به خردکردن زندانی سیاسی و

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

ستون آزاد

در انتخابات پارلمانی ترکیه

"حزب عدالت و رشد"

هم پیروز شد و هم شکست

خورد!

نادر ثانی

کرسی خود را در پارلمان از دست داده است! علت این امر آن است که در انتخابات گذشته تنها دو حزب توانسته بودند بیش از ده درصد از آرا مردم را به دست آورده و بدینگونه وارد پارلمان این کشور گردند و این در حالی است که در انتخابات دیروز سه حزب از مرز ده درصد گذشته و به پارلمان راه یافتند و به این ترتیب با وجود اینکه اردوغان (مانند دور پیش) اکثریت پارلمانی را به دست آورده است، از به دست آوردن اکثریت مطلق پارلمانی محروم مانده است. دو حزب دیگری که توانستند بیش از ده درصد رای بیاورند احزاب "جمهوریخواه خلق CHP" و "حرکت ملی MHP" به ترتیب ۲۰,۸ (بیست و هشت دهم) و ۱۴,۲ (چهارده و دو دهم) از آرا را به دست آورده و از اینرو ۱۱۱ و ۶۹ کرسی پارلمانی را به خود اختصاص دادند. بقیه احزاب ترکیه همگی همانطور که انتظار می‌رفت نتوانستند از مرز ۱۰ درصد گذشته و به مجلس راه یابند. البته تنها یکی از این احزاب شانسی واقعی برای نزدیک شدن به مرز ده درصد را داشت و بقیه فاقد این توانایی بودند. در این انتخابات ۳۰ کاندید غیروابسته به احزاب فوق نیز توانستند از مرز موجود برای اینگونه کاندیداها گذشته و به مجلس وارد شوند. برآورد عمومی آن است که بخش اعظم این افراد از کاندیداها کردی هستند که با استفاده از تاکتیکی که کردها در این انتخابات مورد استفاده قرار داده‌اند برای نخستین بار پس از دهه ۱۹۹۰ به مجلس راه می‌یابند. بخش اعظم این افراد در اصل وابسته به حزب "دمکرات جامعه DTP" می‌باشند.

نتیجه انتخاب اخیر ترکیه نشان از آن دارد که پارلمان این کشور گامی دیگر در جهت راست برداشته است. در اینجا لازم است تا کمی بیشتر در مورد سه حزب بزرگ ترکیه، احزابی که همگی در جهت راست سیاسی حرکت می‌کنند، توضیح دهیم:

"حزب عدالت و رشد" جریانی اسلامی است که در دهه اخیر رشد بسیار کرده و توانسته، نه تنها در داخل ترکیه بلکه حتی در خارج از ترکیه و میان حکومت‌های غربی، مورد توجه بسیاری از نیروها قرار بگیرد. این حزب، همزمان با آنکه جلوه‌هایی آشکار از یک جریان اسلامی را دارد، ویر نزدیکی به غرب و بخصوص "اتحادیه اروپا" تاکید میکند، گام‌هایی چند در جهت قبول حقوق شهروندان در یک جامعه مدنی برداشته است. این حزب که پس از ممنوع شدن فعالیت یکی از احزاب اسلامی به واقع از حزب مادر خود در سال ۲۰۰۰ و پس از یک انشعاب از عناصر اصلاح‌طلب آن حزب در سال ۲۰۰۱ به وجود آمد بلافاصله در انتخابات سال ۲۰۰۲ توانست به پیروزی بزرگی دست یافته و به قدرت حکومتی در ترکیه برسد.

"حزب جمهوریخواه خلق" در روی کاغذ در زمره احزاب سوسیال‌دمکرات جهان به شمار می‌رود. حزب جمهوریخواه خلق ریشه در حزبی دارد که "مصطفی کمال پاشا" آنرا برای تبدیل ترکیه به یک جامعه مدرن به وجود آورد. این حزب همواره تا پایان دوران حکومت "سلیمان دمیرل" در آغاز دهه ۱۹۷۰ جریابی راست بود که با ارتش و نظامی‌ها همسویی داشت اما پس از به قدرت رسیدن "بولنت اجویت Bulent Ecvit"، چندگامی تلاش کرد تا به خود کمی چهره چپ داده و با احزاب سوسیال‌دمکرات راست نزدیکی داشت اما این حرکت دیرگاهی نپاییده و این حزب بار دیگر گام به راست برداشته و همزمان به نظرات مسلط بر رهبران ارتش ترکیه نزدیک شده و امروزه بسیار بیشتر از اینکه سوسیال‌دمکرات باشد، حزبی در منتهاالیه راست است.

"حزب حرکت ملی" جریانی به غایت راست است که بر پایه جریان فاشیستی "گرگهای خاکستری" پایه گرفته است. رهبر این حزب، "دولت باهچلی Devlet Bahçeli" همان کسی

روز یکشنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۸۶ (مطابق با ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۷) انتخابات زودهنگام پارلمانی ترکیه انجام شده و حزبی که در سالهای اخیر به حزب حاکم در این کشور تبدیل شده یعنی "حزب عدالت و رشد AKP" و "رجب طیب اردوغان Recep Tayyip Erdogan" رهبر این حزب که همزمان نخست‌وزیر ترکیه می‌باشد، توانستند بار دیگر شاهد پیروزی را در آغوش بکشند. هر چند که پیروزی اردوغان و حزب "عدالت و رشد" قابل پیش‌بینی بود، اما هیچکس تصور نمی‌کرد که این حزب بتواند ۴۶,۳ (چهل و شش و سه دهم) درصد از آرا را به دست بیاورد. نکته ای که در این میان باید به آن توجه کرد این است که نتیجه این انتخابات که بدون شک نمایانگر یک پیروزی بزرگ برای این حزب است همزمان و از یک زاویه دیگر یک شکست برای این حزب محسوب می‌گردد. با توجه به سیستم انتخاباتی ترکیه که در ادامه از آن سخن خواهد رفت، حزب "عدالت و رشد" توانست ۳۴۰ کرسی پارلمانی از مجموع ۵۴۰ کرسی پارلمانی این کشور را به دست آورده و بدینگونه با وجود آنکه ۵۰ (شصت و دو و نیم) درصد از کرسیهای پارلمانی را به خود اختصاص داده است، به نسبت گذشته ۱۱

این انتخابات و زمانی که متوجه شدند که چنین امری در شرایط امروز امکان‌پذیر نیست در انتخابات امسال بسیاری از کاندیداهای خود را به شکل کاندیداهای غیروابسته برای شرکت در انتخابات بسیج کرده و به این ترتیب توانستند که بدون آنکه از مرز ده درصد گذر کنند، نزدیک به سی نماینده در پارلمان داشته باشند.



بن‌بستی که به انتخابات ۲۲ ژوئیه منجر گردید ریشه در آن داشت که اردوغان، کاندیدایی وزیر امور خارجه این کشور، عبدالله گل، را برای کسب مقام ریاست جمهوری ترکیه اعلام نمود. اما پروسه انتخاب ریاست جمهوری در ترکیه اینگونه است که پارلمان کشور باید فردی را برای کسب این پست انتخاب نماید و باید در زمان رای‌گیری حداقل دو سوم از نمایندگان مجلس (۳۶۷ نفر) حضور داشته باشند. جریان اقلیت که با انتخاب گل موافقت نداشت، برای جلوگیری از انتخاب او از شرکت در جلسات انتخاب ریاست‌جمهوری در مجلس امتناع کرده و بدینگونه شرایطی را به وجود آورد تا دادگاه عالی اجرایی این کشور انتخاب گل را نادرست اعلام کرده و نتیجه رای مجلس را باطل اعلام کند.

درست از اینرو بود که انتخابات زود هنگام به اجرا درآمد. زمانی که اردوغان اعلام کرد انتخابات این دوره پارلمان را ۴ ماه پیش از موعد مقرر به انجام خواهد رساند، امید داشت که با کمی پیشرفت در آرای عمومی بیش از دو سوم کرسیهای پارلمان را به حزب خود اختصاص داده و بدینگونه بتواند بدون کمک و همکاری احزاب دیگر تغییراتی را که می‌خواهد در قانون اساسی و یا در شکل انتخاب رئیس‌جمهور این کشور به وجود آورد و حال تنها به دلیل موفقیت غیرمنتظره ناسیونالیستهای افراطی حزب حرکت ملی این امکان را از دست داده است.

دلیل موفقیت جریان فاشیستی حرکت ملی را می‌توان در دو مسئله جستجو نمود: نخست آغاز مجدد حرکت‌های جریان "پ ک ک" در سال‌های اخیر و دیگر نزدیکی هر چه بیشتر ترکیه به "اتحادیه اروپا" و قبول بسیاری از خواسته‌های این اتحادیه از جانب ترکیه بوده است. ناسیونالیست‌ها که از سویی نمی‌خواهند کردها و حقوق حقه آنان را به رسمیت بشناسند و از سویی دیگر خواستار برخی از خواسته‌های اتحادیه اروپا (مانند ترک قبرس و لغو پابندی مجازات اعدام) نیستند توانسته‌اند از سویی ناسیونالیست‌ها و از سویی دیگر سکولاریست‌های راست افراطی را به سوی خود جلب نمایند.

نتیجه آنکه با توجه به نتیجه انتخابات ترکیه و ترکیب پارلمانی این کشور نه تنها مشکل پارلمانی اردوغان و اسلامیست‌های پیرامون آن به راه‌حلی نزدیک نشده است، بلکه بدیهی است که با ورود فاشیست‌های گرگ‌های خاکستری و نمایندگان کرد به پارلمان ترکیه شاهد درگیری‌های بیشتر و شکاف‌هایی عمیق‌تر در صحنه سیاسی این کشور خواهیم بود.

است که در دهه ۱۹۷۰ جریان "گرگ‌های خاکستری" را به وجود آورده بود، جریانی که به کرات جوخه‌های مرگ خود را برای از پای درآوردن عناصر چپ به اینجا و آنجا رهسپار نموده است. رابطه آن جریان و این حزب به حدی علنی است که هواداران این حزب به هنگام دیدن یکدیگر با انگشتان دست سمبل گرگ‌های خاکستری را به هم نشان می‌دهند.

درست در اینجا است که می‌بینیم در شرایط امروز هر سه حزب موجود در پارلمان ترکیه احزابی کاملاً دست‌راستی بوده و فاقد هر گونه پتانسیل مترقی می‌باشند و جالب اینجا است که در میان این سه، جریان اسلامیستی اردوغان "میانه‌تر" جلوه می‌کند.

می‌توان پرسید که از چه زمان و به چه دلیل مرز ده درصد برای ورود احزاب ترکیه به پارلمان این کشور تعیین شده است. این مرز در سال ۱۹۸۲ به وسیله دولت نظامی آن زمان ترکیه به پارلمان این کشور تحمیل شد. علت این امر آن بود که ارتش ترکیه (و اربابان امپریالیست آنان) می‌خواستند تا با استفاده از اهرم‌های "دمکراتیک" (!!!) تر سرحد ممکن، امکان ورود نیروهای کرد و نیروهای به راستی چپ ترکیه را از آنان بگیرند و درست از اینرو بود که این مرز تعیین شد تا تنها احزاب سنتی و راست توانایی ورود به پارلمان را داشته باشند.

احزاب کرد که تصور می‌کردند توانایی آن را دارند تا کلیه نیروهای کرد را بسیج کرده و آرای آنان را به خود اختصاص دهند تا انتخابات سال ۲۰۰۲ مانند سایر احزاب به شکل رسمی در انتخابات شرکت می‌کردند اما پس از

دنبال جای مناسبی برای سکونت خود بودند، دستگیر نماید، بلکه از این طریق امکان یافت با ایجاد شرایط بس خفقان‌بارتری در جامعه، عرصه را کاملاً برای فعالیت‌های نیروهای انقلابی تنگ نماید.

کمک به ایجاد شبه‌تشکیلاتی در زندان ظاهراً مشابه با ساخت تشکیلاتی سازمان مجاهدین، یکی دیگر از خدمات اینان به رژیم جمهوری اسلامی در دستگیری نیروهای مبارز و شکنجه و اعدام آنان بود. این شبه‌تشکیلات که بعضی از آن با نام تشکیلات دادستانی یا تشکیلات مجاهدین وصل به دادستانی، یاد کرده‌اند، در سال ۶۱ پس از شکست توبه تاکتیکی مجاهدین در زندان و پس از افزایش تعداد توابعین مجاهد، با سرپرستی لاجوردی و همکاری این توابعین برای نفوذ در بین هواداران سازمان مجاهدین در بیرون از زندان بوجود آمد. "توابعین فعال در کار نظری"، در این رابطه یک پای معرکه بودند. آنها با انتشار نشریه‌ای با نام "مجاهد" که درست به سبک و سیاق نشریه سازمان مجاهدین خلق به همین نام تنظیم می‌شد، در پیشبرد این توطئه بر علیه مبارزین جوان و نوجوان هوادار آن سازمان، شرکت نمودند. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، با این ابزار (نشریه "مجاهد" قلابی) و با کمک مجاهدین تازه‌توابع شده توانستند خود را در ارتباط با هواداران سازمان مجاهدین خلق در بیرون از زندان که در آن شرایط اختناق رابطه‌شان با سازمان اصلی گسسته بود، قرار داده و در یک موقعیت مقتضی بسیاری از آنان را دستگیر نمایند. در این زمینه یکی از زندانیان سیاسی سابق، ضمن توضیح هرچه بیشتر واقعیت فوق، خاطره‌ای را که تجربه تلخی در آن نهفته است تعریف می‌کند:

"یکی از ابتکارات گروهی از توابعین، تهیه و پخش نشریه "مجاهد" بود. این نشریه، کاملاً با شکل و شمایل نشریه اصلی سازمان مجاهدین و با مقالات تند و تیز چاپ و در بیرون از زندان پخش می‌شد. نیروهای امنیتی با کمک مجاهدین توابع شده در زندان، از این طریق توانستند عده‌ای از عناصر قطع ارتباط شده مجاهدین را جذب نمایند. آنها با این هواداران، تیم‌های عملیاتی تشکیل داده و تا مرحله اقدام به عملیات نیز پیش می‌رفتند (حتی به تعدادی از آنها اسلحه با گلوله مشقی داده بودند). از این طریق تعداد زیادی از هواداران مجاهدین دستگیر شدند. این طیف از دستگیر شده‌گان که معروف بودند به تشکیلات مجاهدین وصل به دادستانی (عنوانی که خودشان هنگام معرفی به کار می‌بردند)، اغلب نیاز زیادی به بازجوئی نداشتند چرا که پیشاپیش همه مسائل را دادستانی می‌دانست. در زندان اوین، یکی از سالن‌های انفرادی ۲۰۹ با سلول‌های در باز به این دستگیرشدگان اختصاص داده شده بود. من در سال ۶۲ در حین یکی از بازجوئی‌هایم در این سالن، به یک مجاهد به نام مهدی که در این رابطه دستگیر شده بود، برخورد

تواب. پدیده ای نوظهور در زندان!

(قسمت هفتم)

اشرف دهقانی

پیام فدایی: نوشته زیر، هفتمین قسمت از بخشی از کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی با نام "در جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) است. این کتاب بزودی به چاپ رسیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

ب- توابعین در حوزه کار نظری

اگر بیشترین توابعین در حوزه کارهای عملی را کسانی با کمترین آگاهی سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌دادند، در حوزه کار نظری، افرادی تحصیل کرده و عناصری از میان رده‌های بالا و یا نسبتاً بالای تشکلهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی حضور داشتند. این افراد با پشت و پا زدن به مواضع سیاسی قبلی خود و پشت کردن به توده‌ها از آنجا که خود را به یک رژیم بینهایت مرتجع تسلیم نموده بودند، خود نیز تبدیل به انسان‌های بسیار زبون و حقیری گشته و برای حفظ زندگی‌شان حاضر بودند به هر پستی و رذالتی تن دهند. کار این توابعین در حوزه نظری همان نقشی را برای سرکوب تام و تمام انقلاب مردم و تحکیم پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی داشت که همپالگی‌هایشان در حوزه کار عملی انجام می‌دادند. اینان که از قابلیت‌های نظری و عملی خاصی برخوردار بوده و تا حدی دارای دید سیاسی بودند، در دستگاه رژیم به انجام وظایف سطح بالا و گاه پیچیده برای سرکوب و از پای درآوردن توده‌ها و نیروهای انقلابی در جامعه و بطور مشخص در زندان‌ها مشغول شدند. عمده کارهای آنان را بطور فشرده می‌توان در چند حوزه برشمرد. بعضی از افراد این دسته، با نیروهای امنیتی رسمی جمهوری اسلامی در کار برنامه‌ریزی برای دستگیری توده‌های انقلابی و نیروهای سیاسی مخالف رژیم به تشریک مساعی پرداختند. طرح "مالک و مستأجر" که به تأیید خیلی از زندانیان سیاسی باقی‌مانده از دهه ۶۰، توسط افرادی از این دسته (کسانی چون حسین روحانی، وحید سریع‌القلم و...) طرح‌ریزی شده بود، یکی از نموده‌ها و محصولات این همکاری بشمار می‌رود. همانطور که می‌دانیم طرح "مالک و مستأجر"، یکی از موفق‌ترین طرح‌های سرکوبگرانه‌ای بود که جمهوری اسلامی با توسل به آن نه تنها توانست بسیاری از نیروهای مبارز جامعه را که مجبور به ترک محل زندگی قبلی خود شده و سرگردان به

فتاح‌پور با اینکه زندانی نبودند، در اختیار نیروهای امنیتی در شعبه بازجوئی قرار داشتند. در اینجا لازم است در مورد "چریکهای فدائی خلق" که در سال ۵۸ با موضع‌گیری علیه خمینی و ضدخلقی دانستن رژیم جمهوری اسلامی، صف خود را از سازمانی به همین نام (قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت) جدا کرده بودند، به این واقعیت اشاره شود که اولاً تعداد محدودی از افراد وابسته به این تشکیلات دستگیر شدند؛ و ثانیاً بیشتر آنها جزء چهره‌های مقاوم و مبارز زندان به حساب می‌آیند. تنها رفیقی که از اعضای مرکزیت چریکهای فدائی خلق زنده دستگیر شد، رفیق راستین کارگران و زحمتکشان، هادی کابلی از چهره‌های مبارز زندان شاه بود. او در سال ۶۲ در تهران به دست پاسداران اسیر گشت و در زندان در مقابل دژخیمان جمهوری اسلامی دست به مقاومت قهرمانانه زده و زیر شکنجه جان باخت.

در "شعبه بازجوئی" که در نوشتجات زندانیان سیاسی از آن اسم برده شده و یا در "شعبه"ها و دفاتر دیگر وابسته به نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، مسلماً کارهای گوناگونی انجام می‌گرفت و توانینی که در این شعبه‌ها در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف با دشمنان مردم همکاری می‌کردند بطورکلی، در قسمت "توابین در حوزه کار نظری" گنجانده می‌شوند. حدوداً در سال ۶۲ عده‌ای از این دسته به شهرستان‌ها اعزام شدند تا مجری برنامه‌های ضدانقلابی رژیم در آنجا باشند. بخصوص آنها به کمک بازجوها در شهرستان‌های کوچک شتافتند که اغلب بی‌سواد و تازه‌کار بودند. این توابین از جمله در چک‌کردن جواب‌های کتبی زندانی سیاسی به سئوالاتی که از او شده بود وغیره، به انجام "وظیفه" پرداخته و در این شکل نیروی خود را در خدمت تحکیم پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی صرف نمودند.

در حوزه کار نظری، همچنین یکی دیگر از خدمات توابین برای تقویت نیروی ارتجاع، تبلیغ و ترویج ایدئولوژی جمهوری اسلامی در قالب انجام سخنرانی، انتشار جزوه و نشریه، نوشتن مطلب در رد مارکسیسم، ترتیب کلاس برای تربیت نوجوانان به نفع جمهوری اسلامی و یا کارهایی از قبیل تنظیم سرود و غیره بود که هم در زندان و هم در بیرون از زندان مورد استفاده قرار می‌گرفت. مثلاً در طی سال‌های ۶۱ و ۶۲ نشریه‌ای به نام "رجعت" منتشر می‌شد که دست‌پخت توابینی چون حسین روحانی، قاسم عابدینی، مه‌ری حیدرزاده، سعید یزدیان با مساعدت شخص لاجوردی بود. این نشریه که در زندان چاپ و تکثیر می‌شد، عمدتاً در بیرون، در نماز جمعه‌ها پخش شده و در اختیار نمازگزاران قرار می‌گرفت؛ هرچند تعدادی از آن نیز در بندها و سلول‌ها در بین زندانیان پخش می‌شد.

کردم. او تعریف می‌کرد که دستگیری خود را باور نکرده بود و موقعی که مورد بازخواست و سئوال قرار گرفته بود فکر کرده بود که این عمل توسط سازمان مجاهدین برای امتحان او از نظر صداقت تشکیلاتی صورت می‌گیرد. در نتیجه خیلی راحت خودش تمامی عملکردها و فعالیت‌های گذشته‌اش را برای کسی که فکر می‌کرده مسئولش است ولی در اصل بازجوی زندان بوده تعریف نموده بود. مهدی تنها وقتی متوجه شگردهای زندانبان شده بود که با دستگیری پدر و مادرش که در سال ۶۰ امکانات مالی در اختیار مجاهدین گذاشته بودند، روبرو می‌شود. او به خاطر وضعی که پیش آمده بود، به شدت آسیب روحی دیده بود. می‌دانست که با اعترافات که کرده است، اعدامش خواهند کرد، ولی مسأله‌ای که به شدت ذهنش را اشغال کرده بود، این بود که این نشریه مجاهد به چه صورت تهیه و توزیع می‌گردیده است. چون وی با دیدن نشریه مجاهد در دست "رابطش" بود که او را یک مجاهد مبارز پنداشته بود. "(محمود خلیلی)(*)"

از دیگر خدمات این دسته از توابین به رژیم جمهوری اسلامی باید به نقش آنان در حوزه کمک به بازجوها و شکنجه‌گران جهت در هم شکستن زندانی تازه‌دستگیرشده و کشیدن آخرین اطلاعات از وی اشاره کرد. عناصری از رده‌های بالای تشکیلات سیاسی مخالف رژیم که در زندان تواب شده بودند در همکاری با شکنجه‌گران به بازجوئی از "برادران" و "رفقای" سابق خود، یعنی با کسانی که پیشتر با آنها در یک تشکیلات بودند، می‌پرداختند. مثلاً در تهران، حسین شیخ‌الحکما، ابولقاسم اثنی‌عشری، و... به کار بازجوئی از عناصر و نیروهای مقاوم مجاهدین مشغول بودند. حسین روحانی، قاسم عابدینی، مه‌ری حیدرزاده و... همکار بازجویان برای در هم شکستن نیروهای مقاوم سازمان پیکار بودند. به همین ترتیب، احمد عطااللهی، عطا نوریان و... در رابطه با سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)، سعید یزدیان و... در رابطه با سهند و کومله، وحید سریع‌القلم و فتاحی در رابطه با اتحادیه کمونیست‌ها (سربداران)، ناصر یاراحمدی در رابطه با راه کارگر... پس از دستگیری توده‌ای‌ها در سال ۶۲، نورالدین کیانوری و احسان طبری و محمد مهدی پرتوی و غیره در رابطه با کار بازجوئی توده‌ای‌ها، خود را در خدمت نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده بودند. در شهرستان‌ها نیز همپالگی‌های هر یک از اینان "انجام وظیفه" می‌نمودند. مثلاً در اصفهان یک توده‌ای به نام علی مرادی، در کار بازجوئی توده‌ای‌های دستگیرشده در این شهر شرکت می‌کرد. در بین زندانیان اصفهان این موضوع مطرح است که وی جزوه‌ای در مورد چگونگی شکنجه روانی نیز نوشته و در اختیار بازجوها قرار داده بود. (۴) در رابطه با اعضاء و هواداران دستگیرشده سازمان اکثریت نیز همانطور که پیشتر اشاره شد، فرخ نگهدار و مهدی

تلویزیون با رعایت مقررات، مصاحبه‌ها را گوش کنند. اما بقیه زندانیان سیاسی که همه در اتاق‌های درب بسته بودند و در موقعیت افراد فوق‌الذکر قرار نداشتند، چنین اجباری را نپذیرفته و الزامی برای گوش کردن به مصاحبه نداشتند.

برپائی جلسات عمومی با گذشت زمان و موفقیت جمهوری اسلامی در سرکوب تام و تمام توده‌ها، به صورت‌های دیگری تداوم یافت. حالا دیگر نه فقط افراد سرسپرده تواب‌شده، بلکه آخوندهای جوان نیز با سلاح ایدئولوژیکی به جنگ نیروهای مقاوم زندان می‌رفتند. در این جلسات بود که توابین ریز و درشت آموزش یافته، با قرارگرفتن در پشت میکروفن و اعلام "انزجار" از "گروهک"ها و... برای اولین بار "درخشیدند". به اصطلاح سخنران‌های توابین در تقبیح "گروهک"ها یعنی برعلیه کمونیست‌ها و مجاهدین و در تأیید خمینی و رژیم جمهوری اسلامی، آمیخته با فریادهای زجرآور "الله اکبر، خمینی رهبر، حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله. مرگ بر کفار، مرگ بر کمونیست، مرگ بر منافق" و از این قبیل از تلویزیون مدار بسته برای زندانیان سیاسی پخش می‌شد. گزارشات منتشر شده از زندان زنان در قزل‌حصار حاکی است که در بعضی بندها، نشست پای این بحث‌ها و گوش کردن به آنها اجباری بود. زندانیان را مجبور می‌کردند حرف‌های این تواب‌ها را که با بحث‌های ایدئولوژیکی فلان معمم و یا درس‌های دینی مختلف همراه بود، گوش کنند و هرگونه طفره‌رفتن از این کار، توسط نگهبانان رسمی رژیم و تواب‌های درون بند گزارش می‌شد و عواقب ناگواری برای زندانی به بار می‌آورد. در چنین اوضاعی، کارگزاران زندان جهت به‌تسلیم‌واداشتن زندانیان سیاسی مبارز، به فشارهای وحشتناک تاکتونی اکتفاء

بقیه در صفحه ۱۳

روحانی، "شومن" برجسته جلساتی بود که در زندان اوین ترتیب می‌یافت. در این مقطع، او دست در دست دژخیمان جمهوری اسلامی، با نمایش‌های نفرت‌انگیز و ذلت‌باری که بطور مرتب اجرا می‌کرد، در جهت در هم شکستن روحیه مقاومت و مبارزه در زندان حرکت می‌کرد. روحانی، قبلاً از کادرهای اصلی و قدیمی سازمان مجاهدین خلق بشمار می‌رفت که بعدها در جریان تغییر ایدئولوژی این سازمان، ظاهراً نظرگاه‌های مذهبی خود را تغییر داده بود. به هر حال، او اکنون یکبار دیگر به مذهب گرویده و این بار جهت رد مارکسیسم، در تأیید مذهب و رد ماتریالیسم سخن می‌گفت. این، یک برنامه به اصطلاح آموزشی بود که طی آن، روحانی از هیچ فلسفه‌بافی و سفسطه‌گری برعلیه ایدئولوژی مارکسیسم و تبلیغ به نفع مذهب، دریغ نمی‌ورزید. از شوهای روحانی که دیگر به صورت یک سریال انجام می‌شد، نوار ویدئویی تهیه می‌شد و همراه با نوار ویدئوهای دیگر - از جمله ویدئوی مناظره فرخ نگهدار و شرکاء با بهشتی و غیره که قبلاً از تلویزیون سراسری نیز پخش شده بود، در زندان‌های دیگر برای زندانیان سیاسی نشان داده می‌شد. با کارگردانی لاجوردی، سریال روحانی تا مدت‌ها قبل از اعدامش توسط همان "کارگردان جمهوری اسلامی در اوین، یک روز در میان اجرا می‌شد. هنوز نشست پای چنین برنامه‌هایی اجباری نبود. مثلاً در سال ۶۰ و اوایل سال ۶۱ در زندان اوین (بخش مردان)، تنها سالن ۱ (سالن ۱، سالن غیرسرموضعی‌ها محسوب می‌شد و در آن مجاهدینی که سرموضع به حساب نمی‌آمدند، افراد مشکوک دستگیرشده و نمازخوان‌های جریان‌ات‌چپ، محبوس بودند) و سالن ۶ (که بیشتر آنها افراد صغری به همراه بازماندگان و توابین سازمان فرقان بودند) تحت اجبار موظف بودند که از طریق

همانطور که ملاحظه شد، توابین، چه با انجام کارهای عملی خود و چه با پیشبرد کارهایی در حوزه نظر و ایدئولوژیکی به نفع رژیم، در شرایطی که خیلی از سردمداران جمهوری اسلامی هنوز به فردای خود اطمینان نداشتند، نه فقط ارتجاع جمهوری اسلامی را در ارتکاب به جنایات خون‌بار برعلیه توده‌های مبارز ایران یاری رساندند، بلکه به کارگزاران زندان نیز امکان دادند تا شرایط بسیار طاقت‌فرسا و شدیداً مختنقی را در زندان‌ها برقرار سازند. کسانی که هنوز با دید فئودالی به مسایل نگریسته و تنها روی برخورد‌های فیزیکی تأکید می‌کنند، قادر نیستند درک کنند که کاری که بخشی از توابین با قلم و سخن یعنی با افزارهای "نرم" انجام دادند به همان اندازه جنایت‌بار بود که فلان تواب نوجوان یا جوان با تیرخالص‌زدن انجام داده است.

با تواب شدن بعضی از افراد بالای تشکل‌های سیاسی، حالا دیگر ارتجاع جمهوری اسلامی سخنگویان مرتجع جدیدی یافت و کسانی در نقش ایدئولوگ‌های رژیم، در جهت تضعیف روحیه زندانیان سیاسی مقاوم و سرکوب ایدئولوژیکی آنان در زندان‌ها، ظاهر شدند. دیگر تبلیغ به نفع رژیم به تدریج در زندان رواج یافت. از اولین شگردهای کارگزاران برای شکستن جو مبارزاتی زندان، ترتیب جلسات عمومی از زندانیان سیاسی و وادارکردن زندانیان تازه‌تواب‌شده برای ابراز ندامت خود از پشت بلندگو برای سایر زندانیان بود.

به زودی با دستگیری یکی از رهبران "سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر"، یعنی حسین احمدی روحانی و تواب‌شدن وی، برنامه رژیم به منظور در هم شکستن مقاومت زندان رونق گرفت. از سال ۶۱،

گزارشی از تظاهرات بر علیه

شکنجه ... از صفحه آخر



مقابل شکنجه سکوت نکنیم و حقایق را باز گو کنیم.

وقتی که با شرکت کنندگان در این اعتراض صحبت می کردم و از شیوع وسیع شکنجه در ایران و تجربه های مردم خودمان در این باره برایشان می گفتم نکته ای نظرم را جلب کرد و آن این امر بود که برخی وجود شکنجه در ایران را با اسلامی بودن رژیم حاکم بر این کشور توضیح می دادند. در حالیکه خود این حرکت اعتراضی نشان می داد که شکنجه معضلی جهانی است که به عنوان یکی از ابزارهای سرکوب در دست دولت های سرکوبگر حاکم در سراسر جهان برای حفظ مناسبات غارتگرانه کنونی بکار برده میشود. و اتفاقاً همین واقعیت نادرستی نظر کسانی را نشان می دهد که شکنجه در ایران را نه ناشی از سلطه مناسبات سرمایه داری در این کشور و در خدمت تحکیم رژیم حامی سرمایه داران یعنی جمهوری اسلامی بلکه با "اسلامی" بودن این رژیم توضیح می دهند و به این ترتیب در واقعیت، چشم خود را بر این حقیقت بسیار ساده می بندند که در حال حاضر شکنجه در ۱۵۰ کشور در جهان چه بطور رسمی و چه غیر رسمی انجام می گیرد در حالی که روینای فرهنگی آنها نه تنها هیچ نزدیکی با اسلام ندارد بلکه در خیلی از موارد دولت های آنها دولت های غیر مذهبی می باشند. به واقع فصل مشترک همه این دولت ها همانا حفاظت از مناسبات سرمایه داری حاکم بر کشورشان می باشد. به همین دلیل هم در بحث هایی که با شرکت کنندگان در این اعتراض داشتم تاکید داشتم که جمهوری اسلامی برای دفاع از اسلام نیست که شکنجه میکند، بلکه برای حفظ نظام ظالمانه سرمایه داری و ادامه تسلط امپریالیسم بر این کشور است که آن چنان وحشیانه بهترین فرزندان کشور ما را زیر شکنجه های وحشیانه خود قرار داده و امروز این چنین این وحشیگری را به نمایش می گذارد.

در صحبت هایی که با برگزار کنندگان این مراسم داشتم خوشبختانه می دیدم که برخی از آنها نیز تنها راه برقراری عدالت اجتماعی، برابری و آزادی و خاتمه دادن به شکنجه و زندان و اعدام، را در مبارزه ای بی امان برای نابودی سلطه نظام سرمایه داری می بینند.

مرگ بر امپریالیسم!

نابود باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی!

مستحکمتر باد پیوند توده های ستمکش جهان!

۱۴ تیر ۱۳۸۶ - ۵ جولای ۲۰۰۷

در این نشست اعتراضی بیش از ۷۵ نفر از شکنجه شدگان از میان ۱۵۰ کشوری که در آنجا شکنجه رایج است حضور داشتند. در میان آن ها، آزادیخواهانی که در آمریکا به خاطر عقایدشان مورد شکنجه و آزار قرار گرفته اند هم شرکت کرده بودند. هدف مشخص اعتراض این نشست حمله به سیاست های ارتجاعی دولت آمریکا در رابطه با شکنجه و زیر پا گذاشتن تمامی موازین پایه ای حقوق بشر بود که در واقعیت چیزی جز تلاش در جهت قانونی کردن شکنجه از سوی دولت این کشور نمی باشد.

در این برنامه هر ساعت زندانیان سیاسی شکنجه شده از کشورهای مختلف از جمله آمریکا، فیلیپین، ایران، نیجریه، پرو، کلمبیا، عراق و... خاطرهای خود را باز گو کردند.

در میان کسانی که بر علیه شکنجه صحبت کردند فردی نیز وجود داشت که به گفته خود ۲۷ سال برای سازمان "سیا" کار می کرده است. او نیز در صحبت های خود به افشاگری در باره سیاست ها و برنامه های جنایت کارانه این دستگاه جهنمی و نقشی که در پرورش و ترویج شکنجه در سراسر جهان دارد پرداخت.

تعدادی از شرکت کنندگان با شعار "شکنجه غیر قانونی است" خود را به میله های کاخ سفید نزدیک کرده و به هشدار پلیس در این مورد توجهی نکردند. این گروه در میان شعارها و فریادهای بقیه معترضین و در حالیکه برخی از تظاهرکنندگان طبل می نواختند توسط پلیس دستگیر و به ماشین های پلیس منتقل شدند.

برگزار کنندگان این مراسم هدف اصلی این برنامه را آگاه کردن مردم نسبت به شیوع بودن وجود شکنجه اعلام کرده و می گفتند که این وظیفه انسانی ماست که در

سارا نیکو

گزارشی از تظاهرات بر علیه شکنجه در مقابل کاخ سفید!

بزودی منتشر می شود:

در جدال با خاموشی

تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰



اشرف دهقانی

روز شنبه ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ در حمایت از باز ماندگان شکنجه و در اعتراض به وجود شکنجه در جهان ، گروه بزرگی از فعالین حقوق بشر از سراسر جهان در مقابل کاخ سفید دست به نشست اعتراضی ۲۴ ساعته ای زدند. حضور انسانهایی که خود از شاهدان زنده شکنجه بوده و خود شکنجه های وحشیانه ای را متحمل شده بودند در این مراسم به این اعتراض بار خاصی داده بود. بر گزار کنندگان اعتراض فوق ، برای جلب نظر مردم به اهداف خود دست به ابتکار جالبی زده بودند. آنها یک سلول انفرادی ساخته بودند که هر یک ساعت یکبار ، یکی از شرکت کنندگان با پلاکارد نام یک کشور و با چشم بند و دست های زنجیر شده در آن می نشست. از آنجا که شرکت کنندگان از کشورهای مختلف جهان بودند ، بدین ترتیب زندانیان سیاسی کشورهای گوناگون نمایندگی می شدند. این صحنه آنچنان تاثیر گذارنده بود که شدیداً توجه عابریں را به خود جلب کرده بود .

دایانا اورتیز ، یکی از برگزارکنندگان این نشست اعتراضی بود که در سال ۱۹۹۶ یک گروه جهت مبارزه برای توقف شکنجه و حمایت از بازماندگان شکنجه را باهدف گرد هم آوری شکنجه شدگان در سراسر جهان بوجود آورده بود. او در سال ۱۹۸۹ زمانی که ۲۹ ساله بود به علت آنکه با کودکان "مایان" در گواتامالا در مورد حقوق بشر صحبت می کرد ، توسط مامورین دولتی ربوده شد و مدتها تحت بازجویی و شکنجه های قرون وسطایی قرارگرفته بود. وی در این مراسم گفت که مشاهده این مراسم او را به یاد خاطرات تلخ شکنجه هایی که در زندانهای گواتامالا متحمل شده بود می اندازد. وی در ادامه گفته اش توضیح داد که در زندان ، روزها بدن او را با سیگار می سوزاندند و او را

مورد تجاوز قرار می دادند وگاه مزدوران رژیم گواتامالا برای تفریح خود، او را مجبور می کردند که بدون لباس در برابر آنها برقصد. او در سخنان خود سپس مطرح کرد که در واقع ما فقط خاطراتمان را تعریف نمی کنیم ، بلکه آنها را دوباره تجربه می کنیم.

صفحه ۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 – 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت :

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!